

کفتارہامی عرفانی

(قسمت بیست و ششم)

حضرت آقائے حاج دکتور نور علی تابانده (مجنوب علیشاہ)

(بیانات شہر یور ۱۳۸۹)

پنجاہم

فهرست

جزوه پنجاهم - گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)

(بیانات شهریور ۱۳۸۹)

عنوان

صفحه

- خداوند می‌فرماید هر چه خواستید به شما دادیم یعنی هر چه اقتضای وجود شما بود/ خداوند در دو جا منت گذاشته: یکی فرستادن پیغمبری که شما را تزکیه و پاک کند و یکی مسأله‌ی ولایت/ اهمّیت وحدت و هماهنگی ۷
- عدالت/ پیدا کردن مجرم و مجازات او برای آرامش جامعه، در بعضی از نظام‌های حقوقی/ اکتشافات و پیشرفت‌های علوم را باید در خدمت حق و عدالت به کار برد/ نظم جامعه و آرامش دل‌های زنده از اولین هدف‌های مفید جامعه با اطاعت از اولی‌الامر/ ضرر تردید و انتخاب یک راه با قاطعیت ۱۰
- ملاک و مأخذ گناه و ثواب، رضایت خدا و اطاعت امر خداست/ نحوه‌ی کسب رضایت ارباب/ روزه، گرفتن یا نگرفتن طبق امر خداوند/ نگاه مهربانی و نه غضبناک ۱۶
- روزه/ جشن عید فطر و روزه نگرفتن در آن روز/ جشن عید فطر

- با سه روز تعطیلی یا هفته وحدت از کارهای مفید است / شهادت حضرت علی علیه السلام و باقی ماندن عزاداری آن برای اینکه نقش عمده‌ای در تاریخ اسلام و ایران داشته است / جامعه‌ی اسلامی
- ۲۱..... طاق‌ت حکومت علی را ندارد
- مجموعه‌ی نفسانیات انسان، توحید/ دعا، اطاعت امر خداست / درون خودمان هم ناظر بر افکار و عقاید و اعمال ماست / شهادت اعضای بدن / درباره‌ی المأمور معذور / توفیق توبه و بخشش گناهان / سرعت در کار خیر و تعویق نینداختن
- ۲۸..... وظیفه‌ای که داریم.....
- فتح ایران توسط قشون اسلام / مقام علی علیه السلام / قدرت حضرت سلیمان / پیغمبر و نیروهای زاید بر بشر عادی / هر بشری لیاقت دارد دنبال علم و قدرتی که خداوند مقدر کرده است برود / مخاطب «هل من ناصرینصرنی» در روز عاشورا
- ۳۳..... ما بودیم.....
- وظایفی که خداوند برای هر کدام از جانوران مقرر کرده است / خداوند بشر را برای جنگ نیافریده / انسان اقتضا می‌کند به واسطه‌ی عقلی که خداوند او را بر همه مخلوقات مسلط کرده فکر کند / تشخیص رفتار در هر موقعیت با عقلی که خدا آفریده
- ۳۸..... احکام شرعی را باید انجام داد ولی قشری بودن که همه‌اش در وسواس باشیم صحیح نیست / پرسیدن سؤالات شرعی از فقها و مرجع تقلید خودتان / ملاک در ازدواج بین زن و مرد، مسلمان بودن است / شیعه و سنی در ازدواج / مؤثر بودن رفتار خوب در هدایت و جذب دیگران.....
- ۴۳.....

تعیین فطریه و دادن فطریه/ در فطریه، در واقع شکرانه‌ی فطرت خودمان را می‌دهیم/ «قوت غالب» یعنی آن چیزی که معمولاً همه‌ی مردم می‌خورند، اثر مثبت روانی در دادن فطریه به صورت گندم/ اقتصاد به جای خود ولی روح و اعتقاد بالاتر از اقتصاد است/ مقررات اسلامی و مسیر حرکت‌های اسلامی به

سمت این است که مسلمین هر چه بیشتر با هم یکی باشند ۴۹
سوره‌هایی که در مکه نازل شده و اصول اعتقادی اسلام/ آیات قرآن در مدینه بیشتر احکام است/ اهمّیت پیغمبر، امر الهی/

مکرر خواندن قرآن و عمل کردن به آن ۵۶
عید سعید فطر/ توجّه قرآن به تمام جوانب زندگی بشر/ روزه، توجّه مسلمان به امر الهی و اطاعت از آن و نه توجّه به شکم/ اسلام دین رحمت است/ رحمت خداوند و داستان وحش، قاتل حمزه سیدالشهداء/ لشکرکشی پیغمبر نه برای کسب غنیمت بلکه برای دعوت به توحید بود/ جشن و شادی و شکر خدا که عبادتی را مقرر کرده و انجام دادیم/ از شادی برادران مسلمان شاد باشیم..... ۵۹

انسان عدو است بر آنچه که نمی‌داند/ مخالفت با ۲۱؟! حروف ابجد/ ما که قشون «هو» هستیم با دشمنان «هو» دشمنیم/ دشمن «هو» شیطان است/ به جای اینکه از روی جهل دشمنی کنند، جهل را بردارند که بشناسند..... ۶۵

اصل درویشی این است که به قیمت جان هم شده رعایت دیگران را بکند/ ایثار/ تا وقتی بنیان مرصوص باشیم ان شاءالله پیروزیم/ بایکوت خبری درویش‌ها/ پایگاه خبررسانی، دلمان

است / خداوند جز خیر نمی خواهد.....۶۹

با مرگ همه چیز تمام نمی شود/ به آنچه خود می کنید، مجازات می شوید/ برزخ فاصله‌ای قبل از ظاهر شدن کامل آثار عمر/ انتظار بعد از ترک زندگی مادی برزخ است/ برزخ آماده شدن برای مجازات یا پاداش / فرشتگان موکل عذاب/ بهشت و جهنم.....۷۳

فهرست جزوات قبل.....۸۰

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

خداوند می‌فرماید هر چه خواستید به شما دادیم یعنی هر چه اقتضای وجود شما بود /

خداوند در دو جا منت گذاشته: یکی فرستادن پشمبری که شما را تریزه و پاک‌کند و

یکی مسأله‌ی ولایت / اہمیت وحدت و ہماہنگی^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در قرآن جاهای مختلفی هست که خداوند تفضلاتی که بر ما کرده است را گفته، فرموده است که: **وَأَتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ**^۲، هر چه خواستید به شما دادیم، البتہ هر چه خواستید هم، در اینجا این تفسیر را کرده‌اند یعنی هر چه اقتضای وجود شما بود. مثلاً هوا، هوا را هر کار می‌کنند آلوده می‌شود، بعد خودش جبران می‌شود. این آلودگی‌هایی که بشر درست کرده که **ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ**^۳. جاهای دیگر همه‌ی نعمات هست. نیاز به دیدن داریم، چشم داده همینطور بقیه موارد را. خیلی جاها را گفته ولی هیچ جا را سر ما منت نگذاشته، آخر منت گذاشتن یعنی من یک وجود دارم، خدا هم یک

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۳. سوره روم، آیه ۴۱.

وجود دارد و من مستقلم از آن وجود و آن وجود به من یک چیزی داد، اینجا منت است. پس منت گذاشتن تا حدی اختیار ما را می‌رساند. مثلاً وقتی خداوند به شما بفرماید: من به شما غذا دادم، یعنی شما مستقل بودید، جداگانه، من آدمم به شما غذا دادم. یادآوری می‌کند یک نحوه‌ی اراده‌ای که در انسان هست. دو جا خداوند منت گذاشته، یک جا می‌گوید: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ^۱، خدا منت گذاشته، پیغمبری برای شما فرستاده، شما را تزکیه کند و پاک کند. یک جای دیگر مسأله‌ی ولایت را منت گذاشته، آیتش یادم نیست. یعنی راه به سوی خودش را که برای ما باز گذاشته، آن را منت گذاشته است. در این دو جا، قاعدتاً ما از خودمان یک اختیاری داریم. بله، در مورد ارسال پیغمبران و تصفیه‌ی پیغمبران و دستوراتی که برای شریعت می‌دهند ما با اراده‌ی خودمان باید بکنیم. در مسأله‌ی ولایت هم همینطور، ولایت را برقرار کرده، آن طناب را کشیده، ولی این ما هستیم، اراده‌ی خودمان که باید این طناب را بگیریم نجات پیدا کنیم. آیه‌ی وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا^۲، به یاد بیاورید نعمت خدا را با هم دشمن بودید، من شما را برادر کردم. قبل از ایمان، به اصطلاح ساده‌تر و دم‌دست‌تر، همین مسأله‌ی وحدت است. می‌فرماید: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۱، خدا و پیغمبر و اولی الامر تان را اطاعت کنید که در اولی الامر خیلی بحث است. به هر جهت خود وحدت را قبل از رسیدگی به ریزه کاری های ایمان مورد توجه قرار داده است. فرض کنید آنهایی که اوائل زمان پیغمبر مسلمان می شدند، یک ایمان مجملی داشتند، یعنی فقط به خداوند ایمان داشتند، بعد احکام به آنها گفته می شد. اما این مسأله ای أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ از همان اوّل همراه بارشان بود. وحدت و هماهنگی بر خیلی از مسائل جزئیات مقدّم است. لازمه ی وحدت و لازمه ی آن نعمتی که خداوند به ما سپرده، یعنی مَنّت گذاشته سر ما، این است که برادر باشیم برای اینکه می فرماید فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا^۲ دو تا برادر هستند بد نمی گویند، دشمنی نمی کنند. اگر بد گفتند و دشمنی کردند، یکیشان برادر است، آن یکی دیگر، دشمن است. این وحدت و هماهنگی درجه اش را هم خداوند یک جای دیگر می فرماید: كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ^۳ چنان به هم وصل باشید مثل یک دیوار فلزی، این مطلب را همیشه یادمان باشد فراموش نکنیم، ان شاء الله.

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. سوره صف، آیه ۴.

عدالت / پیدا کردن مجرم و مجازات او برای آرامش جامعه، در بعضی از
نظام های حقوقی / اکتشافات و پیشرفت های علوم را باید در خدمت حق و عدالت
به کار برد / نظم جامعه و آرامش دل های زنده از اولین هدف های مفید جامعه
با اطاعت از اولی الامر / ضرر تردید و انتخاب یک راه با قاطعیت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اگر بخواهیم بگوئیم عدالت چیست، بحث خیلی مُفصّلی است
که ان شاء الله برای روز دیگری. ولی هر کسی دلش می خواهد به عدالت
برسد. حتی، همه دستگاه های قضایی، حکومتی، دادگستری ها، در همه
جای دنیا، همه قوانین می گویند: می خواهیم عدالت برقرار کنیم. بگذریم
از اینکه، می شود گفت که هیچکدام از اینها، حرفشان با عملشان
مُنطبق نیست. ولی به هر جهت یک عدالتی می خواهند برقرار کنند. در
جوامع امروزی، انسان ها که مدنی الطبع هستند، جامعه های مختلفی
تشکیل داده اند. جامعه ی ایرانی، عربی، فرانسوی، انگلیسی،

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۶ ه. ش. (جلسه خاوران ایمانی)

آمریکایی و... در اینها، یکی افراد و یکی جامعه‌ای که در آن هستند، هر فرد، خیلی کم می‌شود که واقعاً، حتی حاضر باشد از خودش هم کم کنند، برای اینکه جامعه مُنظَّم باشد. همه می‌گویند: عدالت این است که من همه چیز داشته باشم. به دیگران کاری ندارم. بله، اگر من همه چیز داشتم، و دیدم دیگران گرفتارند، دلم می‌سوزد. در یک جامعه‌ای که دو نفر، سه نفر، اینطوری باشند، می‌شود در آن جامعه زندگی کرد؟ نه! برای اینکه این با آن درمی‌افتد، آن با این درمی‌افتد. حکومت‌ها، بعضی جوامع، وقتی جُرمی، اتّفاقی واقع می‌شود، یعنی یک نفر خطا می‌کند یا می‌بینند یک خطایی واقع شده است، ولی چه کسی این خطا را کرده؟ نمی‌دانند. می‌روند دنبال اینکه ببینند چه کسی این خطا را کرده تا مجازاتش کنند. در اینجا، بعضی از این جوامع، می‌گویند ما باید حقیقت را کشف کنیم. برای مثال وقتی که یک بُمبی گذاشته‌اند و یک ساختمان بزرگی را خراب کردند، ببینیم چه کسی این کار را کرده؟ تمام زحمات و کوشش‌های ما برای این باشد که ببینیم چه کسی این کار را کرده است؟ چون وقتی او را به دست آوردیم که چه کسی کرده و مجازاتش کردیم جامعه آرام می‌شود. مثل همان واقعه‌ی یازده سپتامبر، که می‌گویند هواپیما زد به ساختمان، همه‌ی دنیا متأثر شدند، ناراحت شدند برای چنین واقعه‌ای. الان دارند می‌روند دنبال اینکه ببینند چه کسی این کار را کرده، او را پیدا کنند و بگیرند. فایده‌اش این

است که او به مجازات می‌رسد ولی مجازات او چه اثری در دیگران دارد؟ اثرش این است که آرام بشوند. آرامشی پیدا می‌کنند. بعضی از نظام‌های حقوقی، این آرامش را، هدف می‌دانند. یعنی می‌گویند: یک جرمی واقع شده، یک کاری شده است. مهم‌تر از هر امری این است که سایر افراد جامعه، اینهایی که زنده هستند و مانده‌اند، آرامش پیدا کنند (حالا به هر قیمتی هست) این است که، اینها مقرراتی دارند در ردیف آرام کردن جامعه. نمی‌خواهند حقیقت کشف بشود. البته اگر حقیقت هم کشف شد در ضمن آن، چه بهتر. آنوقت آن حقیقت است. مثالش (به نظرم در زمان علی علیه السلام بود) در یک گوشه‌ای، قتلی واقع شده بود. در همین وقتی که مأمورین خبر شدند که بیایند آنجا، دیدند یک مرد قصابی، کاردِ خون‌آلود در دستش، از آنجا آمد بیرون. گفتند: قاتل، این شخص است. او را گرفتند. اول که هر چه گفت من نکردم، من قصاب هستم و این کاردم خون‌آلود است ولی خون انسان نیست، خون گوسفندی است که کُشتم و... یا گوسفندی فرار کرده، آدمم بگیرمش. به هر جهت، از او قبول نکردند. گفتند: نخیر. بالاخره این هم به اقرار آئی، اقرار کرد. بله! من کردم. چه می‌گویید؟ گفتند: اقرار کرده، اقرار هم قاطع دعواست. یعنی دعوا را قطع می‌کند. ریشه‌اش را از بین نمی‌برد، قطع می‌کند. گفتند: حکم اعدام. آمدند قصاص کنند و اعدام کنند، یک نفر از جمعیتی که تماشاچی بودند، آمد جلو گفت: آقا، این را

اعدام نکنید. این نکرده، من کردم. تحقیقاتی هم کردند، دیدند بله، درست است. آن را از دار که آماده کرده بودند، پایین آوردند. گفتند که: چه کار کنیم؟ آخر دو نفر را که نمی‌شود اعدام کرد. با این فرد اخیری که اقرار کرده است، چه کار کنیم؟ از علی علیه السلام پرسیدند. علی علیه السلام فرمود: به حسن مراجعه کنید. به امام حسن سلام الله علیه که این روزها، روز تولدشان است، مراجعه کردند. امام حسن علیه السلام فرمود: آن شخص قدیمی، که می‌خواستید اعدامش کنید، ولی اعدامش هم نکردید و معلوم شد که او نکرده است. پس چه اعدامی می‌توانید؟ این را ولش کنید. و در مورد این شخص جدید، یک نفر داشت می‌مُرد، یعنی اعدامش می‌کردند، این آمد او را نجات داد. گفت: من کردم. آن آیه قرآن هم می‌گوید: کسی که یک نفر را زنده کند، مثل این است که همه‌ی جامعه را زنده کرده است. بنابراین، این هم یکی را زنده کرده است، باید ولش کنید. گفتند: تلافی قتل آن را از چه کسی بگیریم؟ گفتند: از بیت‌المال. منظور، قطع دعوا بود، به عنوان اقرار.

اما ترقیاتی جامعه بشری پیدا کرده و خداوند این ترقیات و اکتشافات جدید را در خدمت بشر و در خدمت حق و عدالت قرار داده است. جریانش هم این بوده که مثلاً حالا بشر به آنجا رسیده که می‌تواند خون انسان و خون حیوان را از هم تشخیص بدهد. آزمایشگاه می‌برند، نشان می‌دهد. آنوقت‌ها که چنین آزمایشگاه‌هایی نبود. اما،

زمان حضرت علی علیه السلام اگر چنین چیزی بود، حضرت می فرمود که بروید آزمایش کنید. آن خون را ببرید، ببینید، واقعاً خون همان کُشته است یا نیست؟ به این طریق، اکتشافات، پیشرفت‌های علوم را که برای بشر حادث شده، باید در خدمتِ حق و عدالت به کار بُرد. اما آنوقت‌ها، فقط نظم جامعه را می خواستند. یعنی، جامعه مُنظم باشد، متشنج و همیشه نگران نباشد. برای اینکه اگر معلوم نشود چه کسی مجرم است، هر کسی می گوید: آن یکی قاتل است.

از این توجیه و تفسیر آیه‌ای که قبلاً خواندم، که می فرماید: نظم جامعه را رعایت کردیم، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ.^۱ نظم جامعه و آرامش، نه آرامش... وَاَلَا غُورِسْتَانِ هُمِ أَرَامِش دَارِد. نه! آرامش دل‌های زنده، از اولین هدف‌های مفید جامعه است. به این جهت، اطاعت از اولی‌الامر که در قرآن آورده، این نظر را تأمین می کند. به این طریق، تمام آیات و دستورات قرآن، بدون اینکه خودش ذکر کند، به هم مربوط است و هر آیه‌ای دلیل بر آیه‌ی دیگر قرار می گیرد. ان شاء الله اوّل همه فکرها را بکنیم، استدلال‌ها را بکنیم، ولی وقتی که مسأله اطاعت از اولی‌الامر آمد، با قاطعیّت انجام بدهیم. این را البته می شود مثال زد که وقتی بین یک دوراهی گیر کردید، یک راه، همه جا گرم و حرارت و... است، یک راه همه جوی آب و گل آلود و... تردید

۱. سوره توبه، آیه ۳۳، سوره فتح، آیه ۲۸ و سوره صف، آیه ۹.

می‌کنید از کدام راه بروید؟ تردید، برای روان آدم، روح آدم ضرر دارد. البته شما دلتان می‌خواهد آن راهی را که می‌خواهید انتخاب کنید، ضرر نداشته باشد. بنابراین آن راه دیگر حتماً ضرر دارد. ولی بدانید ضرر این تردید، از ضرر هر دوی این راه‌ها بیشتر است. بنابراین تردید را کنار بگذارید و با قاطعیت، یک راه را انتخاب کنید. اگر وسط کار فهمیدید همان وقت برمی‌گردید. وَاِلَّا، تردید در همه‌ی کارها، ضررش از همه‌ی طرق دیگر، از همه‌ی راه‌ها بیشتر است.

ملاک و مأخذ گناه و ثواب، رضایت خدا و اطاعت امر خداست / نحوه‌ی
کسب رضایت ارباب / روزه، گرفتن یا نگرفتن طبق امر خداوند / نگاه مهربانی
و نه غضبناک^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ناچارم خیلی اوقات از خودم حرف بزنم، معذرت می‌خواهم چه کار کنم؟ یک وقتی زمان حضرت صالح‌علیشاه که ما تهران بودیم و ایشان بیدخت تشریف داشتند، امری‌های ایشان داشتند ما شروع کردیم به اقدامات و دنباله‌ی آن، به آن نقطه‌ی آخر رسید. یعنی مثل اینکه معامله‌ای انجام شده باشد همه‌ی شرایط و کارها هم شده باشد، همه‌ی اسناد نوشته شده باشد باید یکی برود امضا کند، یک چنین چیزی بود. فقط همین قدر از آن کار مانده بود، که ایشان نوشتند تو دنبال این کار نرو، فلانی برود. من صدایش زدم و این مطالب را گفتم و رفت و انجام شد. بعداً در نامه‌ای کسی خدمت ایشان عرض کرده بود و غالباً اینها را آقای وفاعلی می‌فرمودند، خیلی به من لطف داشتند و با هم

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۷ ه. ش.

شوخی‌های عرفانی هم داشتیم، شاید هم آقای وفاعلی خدمتشان عرض کردند. به من نوشتند ناراحت نباشی از اینکه تمام کارها را تو کردی در آن آخر من گفتم به اسم دیگری باشد. آن شعر یادم آمد، می‌گوید: «بیستون (کوه بیستون) را عشق کند و شهرتش فرهاد بُرد». به هرجهت از من دلجویی کردند. من نوشتم (البته آنوقت‌ها هم قدرتش را داشتم جواب همه‌ی نامه‌ها را می‌دادم) نامه ایشان که جواب من بود و باید از نو تقاضایی می‌کردم. این است که در نامه‌ای که نوشتم عرض کردم که من انجام دادن یا انجام ندادن کاری را به میل شما می‌کنم و دلم می‌خواهد هر کاری می‌کنم شما راضی باشید، حالا یک وقت این رضایت به این است که شما کار پرزحمتی به من ارجاع می‌کنید، من انجام می‌دهم رضایت شما جلب می‌شود. یک وقت رضایت شما به این است که من هیچ کاری نکنم راحت در خانه باشم، چه بهتر، زحمتی نکشیدم. بنابراین همین که شما اینطور می‌خواهید من همینطور راضیم و خوشحالم. دو سه تا از این نکات بود که در برخوردهایی که با ایشان داشتم، خیلی اظهار رضایت و خوشحالی از این فکر می‌کردند.

خداوند هم همینطور با ماست. احکام را اینطور قرار داده است، من خودم به زحمت یک لقمه نان می‌خورم ولی پهلوان‌ها یک گوساله را ممکن است بریان کنند و یک دفعه می‌خورند. زحمت برای من این است که بگویند بنشین بخور و اگر نخورم راحت‌ترم، البته به اندازه‌ی

کافی می‌خورم ولی برای آن پهلوان، قهرمان، زحمت این است که بگویند نخور. هر دو زحمت دارد هر دو هم رضایت ارباب دارد حالا ما چرا دنبال این باشیم که حتماً رضایت را با زحمت به دست بیاوریم؟ اگر رضایتی که خود ارباب گفته، بدون زحمت حاصل می‌شود ما چرا برویم دنبال زحمت؟ این یک موردش روزه است، گفته است که از چه ساعتی که بیدار می‌شوید تا چه ساعت غروب نه بخورید و نه بیاشامید. این امر خداست. آنهایی که این امر را اطاعت می‌کنند، خوش به حالشان. ولی بعد خود همان ارباب که گفته نخورید و نیاشامید گفته اگر اینطوری شد مبدا امساک کنید، حتماً باید آب بخورید، غذا بخورید و... رضایت او در این است که ما بخوریم. حالا آنهایی که دنبال این هستند که چرا بخوریم؟ نخوریم بهتر است. نه، وقتی امر خدا باشد آدم بیمار نباید روزه بگیرد، برای جسم او ضرر دارد. در مقابل این امر خدا که گفته است روزه بگیرید، یک امر مقدّمی بر این دارد و از عوامل اولیه است که مواظب سلامتی خودتان باید باشید. یک کسی بیخودی به خود چاقو بزند، گناه دارد. هم زخم شده و هم گناه دارد. اگر بیماری است که گفته‌اند آب زیاد بخور یا آب نخور، آب میوه بخور یا گفته‌اند اینها را مبدا بخوری، میوه‌ی خام برای معده‌ات ضرر دارد، همین قدر که این اگر بخورد گناه دارد آن یکی اگر نخورد گناه دارد. ملاک و مأخذ گناه و ثواب رضایت خدا و اطاعت امر خداست. بنابراین خیلی‌ها را دیدم که

متأثر هستند که نمی‌توانم روزه بگیرم، حیف گناه کرده‌ام، از دیگران خجالت می‌کشند. نه، هیچ فرقی ندارد. آن که گفتند روزه نگیر اگر روزه نگیرد همان قدر ثواب دارد که به کسی گفتند روزه بگیر و بگیرد. در کتاب‌های قدیم در *الفلیله* مباحثه‌ای بین مثلاً سیاه و سفید یا زن و مرد می‌شد و انتقاد بر اینکه من باید مرتباً نماز بخوانم و تو را یک چند روزی می‌گویند نماز نخوان. این جواب می‌دهد که خدا خیلی به من لطف دارد که برای من زحمت نمی‌خواهد و می‌گوید همین زحمت را که تقبل نکنی برای ثواب است. موجب کسر شأن نیست، به عکس. دوستی که خیلی آدم معتقد و متشرعی هست، یک بار پرسید توانستی انجام بدهی روزه را؟ به او گفتم این حرف را از هیچکس نپرس چون تو خودت اگر روزه داری خیال می‌کنی آن که روزه ندارد گناهکار است و از تو اجرش پایین‌تر است. چه بسا اجر کسی که روزه نمی‌گیرد اگر روزه نگرفتن او معذور شرعی باشد از تو بالاتر است برای آنکه او باید تحمل این ناراحتی و... را بکند.

یکی گفته بود به فلان کس نگاه غضب‌آلودی کرده بودی. من اصلاً شماها را نمی‌بینم که نگاه غضب‌آلود باشد یا مهربان. یک نگاه مهربانی به همه دارم، ولی نگاه غضب‌آلود به هیچکس ندارم. من که هستم که نگاه غضب‌آلود داشته باشم؟ من که از خدا نگاه مهربانی می‌خواهم هرگز نباید نگاه غضب‌آلود داشته باشم. این هم چون از

بعضی شنیدم البتّه در مورد بعضی‌ها سوابق آشنایی و دوستی داریم، قوم و خویشی داریم یا سوابق احترامی داریم مثل آقایان مشایخ که اینجا الان تشریف دارند، من نگاهم و احتراماتم بیشتر است. این آداب انسانیت است، نه طرز نگاه. البتّه در نگاه هم آثاری هست. چون این عرفانی نیست، جداگانه از آن حرف می‌زنیم. ولی خود نگاه غیر از چشم است.

یکی پرسید که شعرش یادم نیست مطلب این است که خلیفه از لیلی پرسید که از دیگر خوبان تو افزون نیستی؟ چطور شده؟ گفت که تو ابرو بینی و من اشارت‌های ابرو:

تو لب بینی و دندان که چون است

دل مجنون به شکر خنده خون است

این به جای خود، ولی من الحمدلله به همه مهربانی دارم. منتها بعضی‌ها مهربانی من را قبول ندارند به من غضبناکند من هم ممکن است به آنها نفهمیده غضبناک شدم.

روزه / جشن عید فطر و روزه نکر فتن در آن روز / جشن عید فطر با سه روز تعطیلی یا

هفته وحدت از کارهای مفید است / شهادت حضرت علی علیه السلام و باقی ماندن

غزاداری آن برای اینکه نقش عمده‌ای در تاریخ اسلام و ایران داشته است /

جامعه‌ی اسلامی طاقت حکومت علی را ندارد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماه رمضان، دارد تمام می‌شود و به آخر می‌رسد. خداوند توجّه داشته به اینکه ماه رمضان را اگر کسی بتواند رعایت کند واقعاً مشکل است. برای اینکه می‌گویند بایستی حواست در نماز به خودت باشد، هر کسی در نماز حواش با خودش هست، ما از داخل مغزش هم که خبری نداریم، ممکن است در همان وقت به هزار مطلب دیگر مشغول فکر کردن باشد. ولی در مورد روزه و ماه رمضان، عبادتی است که بیشتر مواردش دیده می‌شود، می‌گویند فلان کس غیبت کرد، خلاف روزه است. تهمت زد، خلاف روزه است. حکم ناحق داد، خلاف روزه

است. بیشتر خلاف‌های آن دیده می‌شود، به‌همین جهت شاید سخت‌ترین عبادت‌ها است. و شاید هم به‌همین حساب مقرر شده وقتی کسی یک ماه را توانست اینطور زندگی کند بعد از خاتمه‌ی آن جشن می‌گیرد. این جشن، عید فطر است. همانطوری که روزه گرفتن و امساک از غذا و آب، واجب است و جزء اعمال است، جشن گرفتن آن روز هم جزء اعمال است. در مقابل این امر که روزه بگیرند و روز عید را حتماً باید روزه نگیرند، روزه نداشته باشند. این تفاوت خیلی مشکل است. اشکالش در آنجایی بر خورد می‌کند که وحدت مسلمین هم از عبادات است، این با وحدت گاهی جور در نمی‌آید. بعد هم که همه دولت‌ها و سازمان ملل آمدند در اثر سیاست‌هایی گفتند عید فطر را تعطیل می‌کنیم. برای اینکه عده‌ی مسلمان‌ها در دنیا خیلی زیاد است و عدد دولت‌هایی هم که اسلامی هستند زیاد است. این اقتضا می‌کند تعطیل کنند. دو تا عید ما داشتیم، عید اضحی (عید قربان) و عید فطر. عید قربان را همه دیده‌ایم و غالباً بر خورد کرده‌ایم یا اینکه در حج هم رفتیم روز دهم ذیحجه را عید گرفته‌ایم، اختلافی هم نیست تمام دنیا همان روز مشخص است. ولی این آقایان سازمان ملل من نمی‌دانم چرا عید فطر را انتخاب کردند و عید قربان را انتخاب نکردند؟ عید فطر مزیتی بر عید قربان ندارد. من یادم نمی‌آید جایی دیده باشم که بگویند عید فطر مهم‌تر است یا عید قربان. هر دو مهم است، عیدین می‌گویند،

دو تا عید. شاید نظرشان این است که اختلاف را بیشتر کنند. دولت‌ها با هم قدیم چقدر دعوا می‌کردند سر اختلافات. ولی حالا این کار خوبی که کرده‌اند این است که سه روز تعطیل می‌کنند چون بالاخره همه جا عیدها در این دو سه روز است و به شرط اینکه در هر سه روز همه کشورها جشن بگیرند. عید اسلامی‌شان با مقررات اسلامی هرطور می‌خواهند رفتار کنند، ولی هر سه روز جشن بگیرند. مثل همین هفته وحدت، چند تا کارهایی از این قبیل شده که کارهای مفیدی است.

در مورد فواید روزه هم فراوان گفته‌اند، فواید عید را نگفته‌اند که عید چه فایده دارد؟ سی روز ما کار خوب کردیم، این یک روز چقدر باید خوب باشد؟ اساس زندگی بشر بر توجّهِش به احکام عبادی (در مقابل اعتقادات و اخلاقیات، احکام می‌گویند) در اخبار و... هر جا ببینیم هیچوقت از عزاداری اسم نبردند، حکم شرعی در هیچ عزاداری نیست. حضرت حمزه سیدالشهدا علیه السلام عموی پیغمبر و مسلمان مبارز و معتقد که جانش هم فدای پیغمبر شد، در واقع تنها عزایی که پیغمبر خیلی ناراحت شد، عزای حضرت حمزه بود. مع‌ذک بعد از شهادت حضرت حمزه هم سال‌های زیادی زندگی پیغمبر ادامه پیدا کرد. ولی به‌هیچ‌وجه سالروز نگرفتند. شاید در بین صحبت‌های روزانه‌شان حضرت فرموده باشند. برای اینکه در آن زمان پیغمبر، موجباتی بود که هر امری از ناحیه پیغمبر باید ایجاد می‌شد. ولی بعد از پیغمبر، چون

مردم آزاد بودند که عُرف را رعایت کنند این عزاها درآمد، این عزاها هم بسیار به موقع و به جا بوده است. هر کدام هم معنایی دارد ولی متأسفانه ما از معنایش به دوریم. از رحلت‌هایی که ما واقعاً عزاداریم و حق این است که همه ملت اسلام عزادار باشند همین شهادت مولاعلی علیه السلام است. جهت این هم که این عزا مانده، برای این است که یک نقش عمده‌ای در تاریخ اسلام و ایران داشت. مثل کتاب تاریخی که ورق می‌زنند، با شهادت علی تاریخ یک ورق خورد. به ما هم نشان داد، به ما گفت، این ورق تاریخ که برگشت و این واقعه که زنه‌ار، مواظب شیطان باشید. برای اینکه بعضی شیطان‌ها هستند که خداوند قرین همسایه و همپالکی قرار می‌دهد. **تَقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ**^۱، یک شیطان از گردنش آویزان می‌کند که همیشه همراهش است. عبدالرحمن بن ملجم که می‌گویند رکاب‌دار حضرت علی بوده یا نه، به هر جهت واقعاً از شیعیان خالص بود. البته آنچه که ما می‌بینیم و الا خلوص درونی را هیچکس نمی‌بیند. از شیعیان خالص بود. و حتی این خبری که هست و مثنوی هم گفته که وقتی پیغمبر فرموده است به ابن ملجم که تو قاتل علی هستی، این تعجب کرد و بعد گفت پس اجازه بدهید من را بکشند. فرمودند: نه، کشتن تو در امر الهی نیست و به علاوه گناهی نکردی که تو را بکشند. مواظب باشید که هر لحظه

این شیطان، نُفِیْضٌ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ، برای ماها ایجاد نشود. در هر لحظه یک‌طور وسوسه می‌کند. بنابراین رحلت مولاعلی، هم به فردفرد ما، درسی داد که ما تا یادمان می‌آید از این شهادت، یادمان می‌آید که یک قرین خیلی سخت و حقه‌بازی داریم نُفِیْضٌ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ، مواظب باشید یک چنین چیزی نداشته باشید.

از لحاظ اجتماعی هم نشان داده، چند واقعه اتفاق افتاد که به مسلمین و پیغمبر نشان داد که خداوند تصمیم ندارد که قدرت و حکومت به دست خود پیغمبر باشد. یعنی مثل اینکه به اصطلاح ما، قوه‌ی مقننه را اجازه نداد که خودش حکومت کند. از علی بهتر (حالا بهتر غیر از نظر ما) یک مورّخی که دارد می‌نویسد، از علی مناسب‌تر، مسلمان‌تر، واردتر به مقرّرات اسلامی، کسی در میان صحابه نبود و حتّی خیلی‌ها آنهایی که اینطور معتقدند و علی را افضل از همه می‌دانند. برای اینکه قضیه را اصلاح کنند، می‌گویند پس چرا مردم ابوبکر را انتخاب کردند؟ چرا ابوبکر خلیفه شد و بعد خود علی علیه السلام که افضل از همه بود، چیزی نگفت، شمشیر نکشید با آنها جنگ کند و بعد جانشین همان‌ها شد و جانشینی را قبول کرد؟ یک قاعده‌ای درست کرده‌اند که به اصطلاح اجازه‌ی رعایت مفضول بر فاضل، یعنی وقتی دو نفر، یکی از یکی دیگر بهتر بود، ممکن است آن را که افضل و بهتر است نگذارند و دوّمی را بگیرند. این قاعده برای اینکه اصلاح کنند و

بگویند این کاری هم که شده است درست است. به هر جهت به ما فهماند که جامعه‌ی اسلامی طاقت حکومت علی را ندارد. باید ببینیم مملکت وجود ما طاقت حکومت علی را دارد؟ اولاً ببینید بعد از عثمان جلوی خانه علی ریختند، که از تو بهتر نیست، بیا خلیفه شو. حکومت آمد در خانه‌ی او، علی به دنبال حکومت نرفت. حکومت آمد در خانه‌اش در زد که آن را بپذیرد، علی نپذیرفت. رد کرد. که می‌گویند چند روز، حداقل سه روز، بعضی‌ها هم می‌گویند هشت روز، مملکت بدون خلیفه بود. تا با آن شرایطی که علی معین کرد، آن هم برای اینکه مردم بفهمند، که این علی نبود که نمی‌خواست حکومت اسلامی برقرار بشود، خود شما مردم بودید که نخواستید علی حکومت کند و حکومت برقرار بشود. و همان داستان که علی کفش پاره‌پاره‌اش را وصله می‌کرد، ابن عباس رسید و سلام کرد و حالا مکالمه‌ی قبلی‌اش را کاری ندارم، علی علیه السلام به او فرمود: این کفش من چقدر می‌ارزد؟ البته بگذاریم از حالا که اگر کفش پاره‌ی علی هم اینجا بود برای ما میلیون‌ها می‌ارزید و می‌گذاشتیم روی چشم‌مان. ولی آنوقت، در نظر ابن عباس علی، علی نبود، خلیفه‌ای بود، حکومتی که شمشیر دارد، شمشیر دو دم هم دارد، ذوالفقار دارد، کفش حکومت هم که برای ما ارزش ندارد. حتماً ابن عباس فکر کرد چه بگوید؟ آخر این کفش، مثلاً اگر بگوید پنج تومان قیمت دارد ممکن است علی علیه السلام بگوید بگير مال

تو پنج تومانش را بده، پنج تومان هم نمی‌ارزد، از طرفی هم نمی‌دانست کم بگوید یا زیاد بگوید، یک مقدار خیلی کمی گفت، حالا مثلاً پنج تومان، گفت قیمتی ندارد، علی گفت برای من این خلافت شما از این کفش قیمتش کمتر است. این خلافت است، آنوقت مورّخین اینجا گیر کرده‌اند. آقا خود علی اینطوری گفت. پس چرا می‌گفت من خلیفه‌الله هستم و خدا من را معین کرده است؟ آن خلافتی که از کفش ارزش کمتری دارد، همیشه در نظر مردم بوده و هست، مردم خودشان انتخاب کرده‌اند. آن خلافتی که علی می‌گفت، ما دسترسی عادی به آن نداشتیم، آن ارزش دارد. به هر جهت در این ایّامی که ما شهادت مولا را عزاداری می‌کنیم، خوب است که این عبرت‌ها را هم از آن بگیریم. ان شاء الله.

مجموعه‌ی نفسانیات انسان، توحید / دعا، اطاعت امر خداست / درون خودمان هم ناظر
 بر افکار و عقاید و اعمال ماست / شهادت اعضای بدن / درباره‌ی الامور معذور / توفیق
 توبه و بخشش کنایان / سرعت در کار خیر و تعویق نینداختن و نپیغی‌ای که داریم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مجموعه‌ی نفسانیات انسان یا به اصطلاح بگوئید روح انسان،
 مثل یک کلافی است، کلاف نخ. سردرگم هم نیست، گاهی چرا، ما
 اگر سرمان را کج کنیم سردرگم است، وَاَلَا نَه. یک نخ هم دور همه‌ی
 این چیزها بسته شده است و آن نخ، توحید است یعنی همین
 شعر هاتف:

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وَخُلْدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

که این نخ‌ی است که دور همه‌ی اینها بسته است و هر جا
 می‌خواهیم بحث کنیم به این نخ برمی‌خورد. مواظب باید باشیم که این
 نخ که مجموعه‌ی نفسانیات ما را در برگرفته و باید در بر بگیرد خدشه

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۱۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

پیدا نکند. یکی از ملزومات این نخ که دور آن پیچیده شده است، این است که ما فکر نکنیم این نخ به درد نمی‌خورد، ما این کلاف را که دستانمان است نگه‌داریم، نه! همیشه این مسأله‌ی توحید، این مسأله‌ی کلاف را باید در نظر داشته باشیم. یکی از انشعابات، الزامات این است که وقتی می‌گویند توحید یعنی لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، هیچ نیست جز خداوند، هیچ حول و قوه‌ای نیست. وقتی این را می‌گوییم دیگر برای خودمان سهمی قائل نشویم. بگوییم ما رفتیم چنین کردیم فلان و خدا کمک کرد، حالا آن بحث دیگری است و این بحث برمی‌گردد که اگر اینطوری است چرا به زبان می‌آورید؟ ما که می‌گوییم لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، دیگر به زبان آوردن چیست؟ دعا یعنی چه؟ نماز یعنی چه؟ این انحرافات که پیدا می‌شود از اینجاست. مثل اینکه در یک مردابی، مثل مرداب انزلی یا... یک راه خشکی، آن وسط درست کرده‌اند به ما می‌گویند ما باید از این راه برویم، هر جا می‌خواهیم برویم. این راه را به ما نشان دادند گفتند طوری بروید که پایتان تر نشود، برای اینکه پا اگر تر شد یعنی خورد به این مرداب ممکن است بعد لیز بخوری و بیشتر به داخل بروید. (این مرداب، مثالی از توحید است و ادای توحید) یعنی اگر رعایت نکنید، بگویید منظور من که رد شدن از این است، پایم هم یک

کمی تر شد، اشکال ندارد، نه! یک کمی پاید اگر تر بشود ممکن است لیز بخوری و تمام وجودت از بین برود. این است که گفتند دعا بکن، خداوند همان خدایی که اختیار دست خودش است به ما گفته امر مرا اطاعت کن. در واقع دعا که می‌خوانیم به عنوان اطاعت امر خداست. من خودم باید بدانم و می‌دانم که عاجزم، هر چه نیرو هست از جانب خداست، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ من که می‌دانم، خدا هم که می‌داند پس به کی می‌گوییم؟ منی که می‌دانم دارم به زبان می‌آورم مقابل خدایی که خودش می‌داند، ولی مع‌ذلک خداوند گفته من می‌خواهم که اینطور باشد. در واقع جهتش این است که ما همیشه متذکر این مطلب باشیم که درون خودمان هم ناظر بر افکار و عقاید و اعمال ماست، به دلیل اینکه داریم می‌بینیم و خداوند هم در یک جا می‌گوید وقتی که خداوند از پوست و چشم و دست و گوش و اعضای مجرم در روز قیامت می‌پرسد، بازجویی می‌کند. این آقا با قیافه‌ی آقَامِثِشِی حاضر شده در محضر و می‌گوید من هیچ گناهی ندارم. خداوند می‌پرسد از چشم و گوش و اعضایش که بگو، شهادت بده. یکی یکی جنایاتی که آن مجرم انجام داده ولی مخفی نگه‌داشته و خیال کرده بر خدا هم مخفی خواهد بود، یکی یکی آنها را شهادت می‌دهد. خدا می‌گوید شهادت بده. بعد این می‌بیند اعضای خودش علیه او شهادت دادند، از اینها می‌پرسد لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا، چرا برای من شهادت دادید؟ چطور شد شهادت می‌دهید به ضرر

من؟ می‌گویند: أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ^۱، خداوند ما را به زبان آورد همانطوری که هر کسی را می‌تواند به زبان بیاورد، هر شیئی را می‌تواند به زبان بیاورد. در اینجا نشان می‌دهد اعضای یک مجموعه هم خودشان جداگانه مأمورند. خودشان هم جداگانه مسئولند و از او سؤال می‌کنند و خودشان هم یا پاداش می‌گیرند یا مجازات می‌شوند. آیه قرآن می‌گوید که قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ^۲ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ^۳ اصحاب اخدود، مرگ بر آنها باد! مرده باد آنها! چرا؟ اینها شاهد بودند و دیدند که به مؤمنین چه ستم‌ها و فشارهایی وارد می‌شد. نمی‌توانید جلوی‌اش را بگیرید؟ چشمانتان را ببندید، نگاه نکنید. چشم اگر باز باشد دیدن قهری است، چشم باز نمی‌تواند نبیند، مگر اینکه جلوی‌اش را بگیرند. از همه‌ی اعضا سؤال می‌کنند، برای اعضا یک شخصیت مستقلی قائل شدند، بنابراین خیلی کار ما مشکل می‌شود. نه تنها خود بشر مجرم گناهکار ممکن است بشود بلکه تک‌تک اعضایش، اگر با دست شمشیر زده (حالا که شمشیر نیست، از آن اسلحه‌ها بکار برده) آدمی را بیجا کشته نه تنها مسئول است بلکه این دستش هم که تیر خلاص زده جداگانه مسئول است. انعکاس این در جامعه همینطوری شده، در جامعه هم هست که همانطوری که دست در آنجا

۱. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۲. سوره بروج، آیه ۴.

۳. سوره بروج، آیه ۷.

نمی‌گویند من مأمور بودم، مأمور این بدن بودم، مأمور این شخص بودم و به من گفت این کار را بکن، این کار را کردم (نمی‌گویند چنین چیزی، برای اینکه می‌داند اثر ندارد) همینطور هم در عالم اجتماع بحث در علم حقوق پیش آمده که «المأمورُ معذور» چگونه می‌گویند؟ یعنی چه؟ یعنی مأمور هر غلطی که به او گفتند، باید انجام دهد؟ نه! به این طریق وظیفه‌ی انسان خیلی مشکل است و مسئولیت‌هایش خیلی فراوان است ولی در عوض خداوند یک آرامشی برایش مقرر کرده، می‌گوید هر وقت این حرف‌های مرا فهمیدی، اگر به تو توفیق دادم که این حرف‌های مرا فهمیدی و پشیمان شدی و تصمیم گرفتی که دیگر نکنی، من گذشته‌هایت را می‌بخشم. از این جهت باز آن دریای عفو الهی با ماست. همین وضعیت هم در خیلی از جرائم در جامعه منعکس شده. به هر جهت نمی‌شود مطمئن بود که هر چه گناه کنیم بعد می‌بخشند، ممکن است توفیق آن توبه پیدا نشود. بله، اگر وقتش رسید ولی ما چه می‌دانیم با این همه دنیایی که هزاران هزار خطرات در بیرون هست، ما نمی‌دانیم نیم‌ساعت دیگر زنده خواهیم بود یا نه؟ این است که باید در امر خیر، در کار خیر سرعت به خرج داد، و سَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ^۱ و هرگز وظیفه‌ای را که داریم به تعویق نیندازیم، هر چه زودتر انجام بدهیم، ان شاء الله.

فتح ایران توسط قشون اسلام / مقام علی علیه السلام / قدرت حضرت سلیمان / پشمبر و
نیروهایی زاید بر بشر عادی / هر بشری لیاقت دارد دنبال علم و قدرتی که خداوند
مقدر کرده است برود / مخاطب «بل من ناصر نضرنی» در روز عاشورا ما بودیم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

داستان فتح ایران را همه شنیده‌اید و بارها گفته‌اند، شیعه هم خیلی نقل کرده است. بعضی از اهل سُنَّت هم گفته‌اند. اینکه ما می‌گوییم که چه کسی گفته و... برای این است که درجه اعتبار و اهمّیت آن را بدانید. گاهی اهل سُنَّت یا دیگران ممکن است هیچ اهمّیتی به آن ندهند، که اصلاً نمی‌گویند. گاهی یک کمی اهمّیت می‌دهند، نفسش را می‌گویند.

در زمان خلیفه دوّم، عُمَر، قشون اسلام (در واقع باید گفت قشون اسلام، اسلام ایران را فتح کرد، نه اعراب) آمده بود برای فتح ایران، فتح هم آنوقت‌ها این نبود که وقتی ریختند، همه را از دم بکشند، اینهایی را که مانده‌اند. می‌گفتند: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا، به

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۱۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

خدای یکتا ایمان بیاورید که بعد البتّه مُحَمَّدُ رَسُوْلُ اللهِ هم اضافه شد، تا نجات پیدا کنید. وقتی اینها تسلیم می‌شدند، کار تمام بود، دیگر جنگی نبود. ولی مقاومت می‌کردند. یک مرتبه، عُمَر در مسجد، خطبه می‌خواند، معمولاً خلیفه هر روز یک صحبتی می‌کرد. یکی از کارهای مهم این بود که اخبار جامعه‌ی مسلمین را (همه آنها را) به اطلاع برسانند. رادیو که نبود. تلویزیون نبود. روزنامه‌ای هم نبود. خود خلیفه می‌رفت بالا، همه اخبار را می‌گفت. البتّه عُمَر، حتّی عُمَر، هرگز بایکوتِ خبری نکرد، که یک عده‌ای را بگوید حرف نزنید، خبر از آنها ندهید، اینها باید بمیرند. نه! همه اخبار را، مؤمنین خبر داشتند. وسطِ صحبتش، علی علیه السلام هم که همیشه پای منبرش بودند و حتّی گاهی اگر اشتباهی می‌کرد، اشتباهش را می‌گفتند. علی علیه السلام هم پای منبر بود. یک مرتبه، خطاب به عمر گفت که الان، قشون ایران، در فلان جا، مثلاً یک جایی دارد شکست می‌خورد. برای اینکه عده آنها کم است، به دادشان برس. عُمَر نپرسید تو از کجا می‌گویی؟ تو که اینجا نشسته‌ای و... عُمَر هم مقام علی علیه السلام را می‌دانست و امیرالمؤمنین بودن علی علیه السلام را می‌دانست. گفت: آخر من چه کار کنم از اینجا؟ علی علیه السلام فرمود که الله اکبر بگو، الله اکبر بگو، تا منعکس بشود و همه قشون اسلام و دشمنان خیال کنند الان قشونی به کمک اسلام آمده است. عُمَر گفت: خیلی خوب. ولی من بگویم، از اینجا صدا چطور می‌رسد؟ علی علیه السلام فرمود: تو بگو،

من صدایت را می‌رسانم. حالا این را هم که خود علی علیه السلام فرمود که: من خودم صدا می‌زنم. برای اینکه قشون عادت داشتند صدای خلیفه را بشوند. خلیفه کمکشان کند. عُمَرُ الله اکبر گفت، بعد هم قشون اسلام پیروز شد. بعد که از جنگ برگشتند، پرسیدند که: چطور شد پیروز شدید؟ گفتند: ما داشتیم شکست می‌خوردیم، عده خیلی کمی بودیم. یک مرتبه دیدیم از همه تپه‌ها، همه بیابان‌ها، صدای الله اکبر آمد. صدای عُمَرُ بود که گفت: الله اکبر و همه گفتیم قشون به کمک ما رسیده. دشمن هم ترسیدند، فرار کردند و تسلیم شدند. علی علیه السلام که خدا این قوت را به او داد، از قدرت خدا که دور نیست، مگر در خود آیات قرآن درباره حضرت سلیمان نیامده که «باد را در اختیارش گذاشتیم»؟ وقتی می‌خواست، یک روز صبح به اندازه یک ماه مسافت طی می‌کرد، یعنی از هواپیما هم سریعتر، یک روز صبح، به اندازه یک ماه. یعنی از اینجا تا کجا بگوییم؟ تا آمریکا، این در یک نصف روز، در قدرتش بود. یا خیلی چیزهای دیگر. همین را خداوند به علی علیه السلام هم داده بود. حالا ایراد می‌گیرند که اگر این را خداوند به علی علیه السلام داد، پیغمبر پس چه کاره است؟ به پیغمبر هم داد، ولی پیغمبر نمی‌گفت، نشان نداد. برای اینکه پیغمبر اگر نشان می‌داد، همان ابوسفیان می‌آمد از او تقاضا می‌کرد که بگو باد این قشون را بکشد. پیغمبر نیروهایی که زاید بر ما، بر بشر عادی دارد را نشان نداد. خداوند او را برای همه مردم قرار داد. یعنی

یک مطلبی که در سطح فکر همه مردم باشد، راجع به آن مطلب می‌گفت. بعد هر که از این مطلب بیشتر لیاقت داشت، خودش می‌رفت جلو، می‌فهمید. آنوقت علی علیه السلام دستش را می‌گرفت. مُنتها وقتی اینطوری شد، دیگر اینهایی که چه بسا از علی مافوق بشر، چیزی می‌خواستند یا نمی‌خواستند و ندیده بودند، از خودشان در می‌آوردند. یک چیزهایی در می‌آوردند که هر کسی از یک چنین حرفی متعجب می‌شد. آنوقت این اخبار جمع می‌شود که به عنوان مسخره بگویند. البتّه ما هر آنچه که از خدا می‌گوییم وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۲، اگر خدا بخواهد این علم و قدرتش را به هر اندازه‌ای که مصلحت بداند، به یک بشر می‌دهد. وقتی خدا می‌فرماید: من از روح خودم در این دمیدم. ما چه می‌دانیم چه قسمت‌هایی از روح خودش را در ما دمیده است؟ در همه، این دمیدن هست، مُنتها این دمیدن، خود آن علم و قدرت الهی را نمی‌دهد. لیاقت می‌دهد که می‌تواند دنبال این برود. یعنی هر بشری لیاقت دارد برود دنبال علم و قدرتی که خداوند برای بشر، مقدر کرده است. فرد فرد هم می‌توانند، جامعه بشری هم می‌بینیم که به این سمت رفته و الان خیلی علم‌ها را دارد. از ته دریا و از آسمان، از همه اینها، برای خودش علم جمع می‌کند. قدرت، بر همه چیز دارد. بر همه اینها مسلط است. مُنتها ما،

۱. سوره مائده، آیه ۱۲۰، سوره هود، آی ۴، سوره روم، آیه ۵۰ و...

۲. سوره بقره، آیه ۲۹، سوره انعام، آیه ۱۰۱ و سوره حدید، آیه ۳.

یک علی‌ای را مظهر این می‌دانیم که خداوند علم و قدرت و بسیاری از اختیارات و خصوصیات که می‌خواسته به بشر بدهد، به او داده است. ان شاءالله آن را بشناسیم.

هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِيْ كَمَا هَمَّ شَنِيدِيْ. ان شاءالله به گوش دل شنیده باشید. ما می‌گوییم: این صدایی که در آن روز عاشورا بلند شد که: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِيْ، مُخَاطَبِش چه کسی بود؟ وقتی می‌گویند: آیا یآوری هست مرا یآوری کند؟ مُخَاطَبِش اهل بیت که نبودند. برای اینکه همه آمده بودند، رفته بودند. مُخَاطَبِش در واقع آن دشمنان هم نبودند برای آنکه آنها هم گفته بودند ما همینیم که هستیم. مُخَاطَبِش چه کسی بود؟ ما بودیم. آخر، علی‌ای که صدای عَمَر را در این فاصله طولانی، روی زمین می‌تواند برساند، در زمان هم می‌تواند. چون ما دو عُنصر داریم: زمان و مکان. در مکان، ما این داستان را همه قبول داریم که می‌دانید. در زمان هم همینطور است. یعنی آن صدا را به گوش ما می‌رساند. به گوش گذشتگان ما هم رساند. برای اینکه گوینده این، فرزند و جانشین همان علی علیه السلام بود. همان قدرت‌هایی که علی علیه السلام داشت، او هم دارد. گفت و صدای خودش را به گذشته و آینده رساند.

وظیفی که خداوند برای هر کدام از جانوران مقرر کرده است / خداوند بشر را
 برای جنگ نیافریده / انسان اقتضای کذب و واسطی عقلی که خداوند او را بر همه
 مخلوقات مسلط کرده فکر کند / تشخیص رفتار در هر موقعیت با عقلی که خدا آفریده^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در فیلم‌ها دیده‌اید، این خروس‌های جنگی را تربیت می‌کنند.
 می‌گویند اگر به یک نحوی مثلاً یک خرده خون بخورد، خروس جنگی
 می‌شود. ما یک وقتی خروسی داشتیم، خروس جنگی نبود ولی از نوع
 آنها بود اگر بچه‌ای در حیاط رد می‌شد، به بچه حمله می‌کرد، به آدم
 ضعیفی حمله می‌کرد ولی اگر کسی شق شق راه می‌رفت، کاری با او
 نداشت. ممکن بود بخواند بیاید او را ذبح هم بکند ولی
 او کاری نداشت. این خروس جنگی، خصوصیتی دارد که نمی‌تواند
 بدون جنگ باشد، مثل این شعر که می‌گوید:

ما زنده از آنیم که آرام نداریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

موج اگر آرام باشد که دیگر نیست، موج نیست. خروس جنگی هم همینطور است به هر چیزی می‌رسد جنگ می‌کند و نمی‌تواند جنگ نکند یا باید خودش کشته شود یا باید همیشه بکشد. این درست بر عکس آرامشی است که بشر باید داشته باشد. حالا این خروس جنگی اگر ببیند، خروسی آرام راه می‌رود، زندگی‌اش را می‌کند به دیگران کمک می‌کند، خیال می‌کند این چه خروس مریضی است؟ بیکار راه می‌رود پس چرا نوک به تو دادند چرا نوک نمی‌زنی و همه را خونی کنی؟ ولی این سرنوشتی است که خداوند برای جانداران تعیین کرده. خداوند، انسان را بر جانداران مسخر کرده. یعنی به دست انسان خواسته است، اراده‌ی خود را اجرا کند. همانطوری که ما هر کاری می‌خواهیم بکنیم، از وسیله‌ای که خودمان ساختیم استفاده می‌کنیم و سوار ماشین می‌شویم، خداوند هم برای هر کدام از جاندارانی که آفریده وظیفه‌ای مقرر کرده و باید انجام شود، چون این وظیفه را خداوند مقرر کرده که انجام شود. حالا بعضی‌ها از این وظیفه، تخطی می‌کنند، می‌شوند یک غده‌ی سرطانی در جامعه برای تجاوز به حدود و وظایف سازمان‌های دیگر، یعنی وظیفه‌ی خود را فراموش می‌کنند، این روش درست خلاف امر الهی است. من این حرف را ادامه نمی‌دهم، خودتان فکر کنید هر چه خواستید برای خودتان دنباله‌اش را ادامه بدهید. مثل قوطی کبریت‌هایی بود که استوانه‌ای بود یک سر داشت، بدنه روی این

بود سر را می‌چرخانیم سر یک وقت روی بدن یک مرد معمولی بود و یک مجسمه جدیدی می‌شد، می‌چرخانیم روی سر یک زارعی بود و عوض می‌شد. حالا این داستان من هم مثل آن است، شما بچرخانید مابقی را هر طور می‌خواهید بکنید. البته من دنباله‌اش خیلی چیزها می‌خواستم بگویم ولی فایده ندارد یادم رفت. پس این را بدانید که ایرادی که بر درویشی و به اصطلاح صوفی‌گری می‌زنند می‌گویند اینها اهل تنبلی هستند و اهل کار نیستند. این مثل همان طعنه‌ای است که یک خروس جنگی به یک خروس معمولی می‌زند. خداوند بشر را برای جنگ نیافریده. تقریباً اگر توجه کنند دو سه مورد را خدا گفته که در این دو سه مورد جنگ کنید. آن هم به این عبارت نگفته، مثل اینکه کسی ایراد گرفته که اصلاً چرا جنگ باشد؟ خداوند پاسخ می‌دهد که اگر جنگ نباشد مساجد را خراب می‌کنند. باید بگوییم خدایا هم جنگ هست و هم مساجد خراب می‌شود. نمی‌دانم کدام یکی بر خلاف امر الهی است؟ یا هر دو یا هیچکدام؟ به هر جهت ایرادی که بر ما درویش‌ها می‌گیرند این است. ایراد یعنی به یک نحوی اگر بیان شود وارد است و ما هم می‌توانیم از آن استفاده کنیم. در هر موقعیتی انسان باید یک طور خاصی رفتار کند. خداوند عقل هم که آفریده و در انسان گذاشته و به واسطه‌ی همان عقل او را بر همه مخلوقاتش مسلط کرده، اقتضا می‌کند که در هر موقع فکر کند. یک وقتی بطور مثال،

شاغل که بودم، کار قضایی می‌کردم (نه غذای خوردنی‌ها، قضای نخوردنی) یکی ایراد می‌گرفت صحبت شجاعت کاری بود که الان در اینجا گفتم، در این اتاق‌های کوچک دیده بودید دیگر، چهار در چهار یا شش در شش و نصفش هم به واسطه‌ی میزها گرفته شده بود، گفتم در این دادگاه که درش بسته است اگر یک آدم قلدر و چاقوکشی وارد شد و تهدید کرد شجاعتش چیست؟ آیا شجاعت این است که بایستم و به او فحش بدهم؟ یا شجاعت این است که از پنجره در بروم و زنگ بزنم بیایند و او را بگیرند؟ مثلی است، دیدند پهلوانی دارد در شهر می‌دود و فرار می‌کند گفتند؛ تو از چه فرار می‌کنی؟ تو که پهلوانی، باید خجالت بکشی! گفت نه یک گاو دنبالم کرده که عقلش از من کمتر، زورش بیشتر، باید فرار کنم. این تشخیص‌ها با آن عقلی است که خدا آفریده که در هر موقعیتی چطور باید رفتار کند؟ منتها همیشه خدا یک مظهر از عقل خودش، از عقل کل در بین مردم گذاشته که اینها اداره کنند و کلیات امر را بگردانند. پیغمبران هر چند وقت آمدند، عمده‌ی آنها پنج تا بودند، یک دستورات کلی دادند ولی اولاً جزئیات را ما خودمان باید تشخیص دهیم و بعد هم اینها را ترکیب کنیم مثلاً پیغمبر در آیات قرآن هم هست که: **وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ**^۱، کافر و... را هر جا گیر آوردید بگیرید و بکشید. این برای کجاست؟ ما باید تشخیص بدهیم.

جایی می‌گوید: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ^۱، در دین اکراهی نیست. یعنی هر که هر چه می‌خواهد. همه رقص هست تشخیص اینکه کدام را باید انجام دهیم، به عهده‌ی قوه‌ی عاقله‌ی خودمان است. و این مسأله خیلی مهم است و من اگر حالم اقتضا کرد یک وقتی خواهم گفت، حالا اشاره‌ای کردم مابقی اشاره را شما خودتان درک کنید.

احکام شرعی را باید انجام داد ولی قشری بودن که هم‌اش در وسواس باشیم صحیح نیست / پرسیدن سوالات شرعی از فقها و مرجع تقلید خودتان / ملاک در ازدواج بین زن و مرد، مسلمان بودن است / شیعه و سنی در ازدواج / مؤثر بودن رفتار خوب در هدایت و جذب دیگران^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ویلچر نعمتی است که خدا در اختیار ما گذاشته. البته ویلچر، برای شماها که هیچکدام نیاز ندارید ان شاءالله، برای شما نیست ولی متوجه می‌شوید که نعمت است. ولی گاهی اوقات یک نعمت می‌شود. من برای پلّه‌ها ناچارم برای اینکه پلّه خیلی اذیت می‌کند ولی سایر اوقات سعی می‌کنم که مثل یک آدم معمولی رفتار کنم و راه بروم. بنابراین از این جهت معذرت می‌خواهم اگر حقّ شما کاملاً رعایت نمی‌شود. شماها هم در عوض، حقّ من نه، حقّ خدا را ادا کنید. یکی از این حقوقی که باید برای خدا ادا کنید احکام شرعی را باید انجام بدهید.

البته احکام شرعی را باید انجام داد ولی قشری بودن که همه‌اش در این وسواس باشیم، آن هم صحیح نیست.

داستانی هست می‌گویند زمانی یک مسیحی مسلمان شد، آنوقت‌ها جامعه مذهبی بود، تشریفات مذهبی بود صبح‌ها به مسجد برای نماز جماعت می‌رفتند. او احکام را پرسید به او گفتند چنین کن، یادداشت کرد ولی دید یادش می‌رود. به همسایه‌ی مسلمانش گفت که من تازه مسلمان شده‌ام بیا با من همراه شو تا من بدانم چه کار باید بکنم؟ مسلمان قبول کرد. کار خیری بود. نماز ظهر را خواندند یک فاصله‌ای تا نماز عصر باید باشد دعاهایی خواندند. دعا تا نماز عصر شد. باز دعا تا مغرب شد، نماز را خواندند. گفت دیگر تمام شد؟ بروم خانه؟ گفت نه هنوز این دعا را بخوانی بهتر است. این را که خواند گفت دیگر تمام شد؟ گفت نه. تا این را گفت، تازه مسلمان گفت دیگر بروم خانه؟ گفت نه نماز عشا است، نمازت را بخوان بعد برو. به همین طریق وقتش به دعا و نماز گرفته شد. بعد، فردا سحر مسلمان در خانه‌ی همسایه آمد و گفت پاشو برویم نماز. گفت نه دیگر من مسلمانی را نمی‌خواهم برای شما آدم‌های بیکار خوب است. این مسلمانی نه. این از داستان‌های مشهور است که نوشته‌اند. البته برای کسی که بیکار است در خانه افتاده و هیچ کاری ندارد بهترین چیز همین است که دعا بخواند منتها با توجه به معنایش، ولی

بطور معمول نه.

یک دو سؤال از من پرسیدند من ضمن اینکه جواب دادم ولی
 نوشتم اینطور سؤالات شرعی است و از فقها پرسید از مرجع تقلید
 خودتان پرسید این در واقع برای این است که یک رشته‌ی مطالعه را
 به همه‌ی فقرا، به همه‌ی آنهایی که در راه عرفان قدم می‌زنند معرفی
 کنند و تحمیل کنند که این مطالعه را باید داشته باشید و آن احکام
 شرعی است. جهت عمده این است که خیلی اختلافات در فقها هست و
 هر یک، یک نظر می‌دهد. من اگر نظر خودم را بگویم و شما اجرا کنید،
 نمی‌گویند که نظر من است می‌گویند من با فلان کس ساختم و نظر او
 را می‌گویم. بنابراین از اول خودتان نظر فقهی مرجع تقلیدتان را اجرا
 کنید بهتر است. به من هم کار نداشته باشید که چطور مسلمانی هستم،
 از آن مسلمان‌ها یا از این مسلمان‌ها؟ آخر می‌گویند شارب داشتن
 خلاف مسلمانی است. چندی پیش، یک قرن یا چهل پنجاه سال پیش،
 در همدان، آنهایی که دیده بودند خودشان می‌گفتند که درویشی بوده
 خیلی شارب‌های بلندی داشته، ارمنی‌ها هم خیلی‌ها اینطوری
 می‌گذارند، در تهران هم دو تا ارمنی مشهور بودند، یادم نیست. این
 برادر درویش ما در یک تیمچه‌ای آن اتاق‌های آخر اتاقی داشت،
 کاسبی مختصری می‌کرد. منتها پیرمردی قدیمی بود و خیلی
 خوش صحبت. همه می‌آمدند پیش او می‌نشستند و او صحبت می‌کرد.

همه او را می‌شناختند. بعد یک روز نشسته بود، دید عده‌ای دارند می‌آیند، پنج شش نفر با هم جلو آمدند. پرسید شما؟ گفتند آمدیم خدمت شما. گفت برای چه؟ چه کار دارید؟ گفتند آمدیم سبیل‌های شما را قیچی کنیم. این گفت آخر سبیل‌های من که کوچک است آن ارمنی که اول همین تیمچه هست مغازه دارد سبیل‌های خیلی بزرگی دارد، چرا پیش او نرفتید؟ گفتند آخر او مسلمان نیست. گفت پس لابد من هم مسلمان نیستم اگر اینطور است. آن مسلمانی که از یک طرف به یک قشری بودن باشد و از طرف دیگر اینطوری، مسلمانی نیست. حالا هر کس برای خودش اگر فکر کند، فکری است فکر غلط، ولی گاهی این فکر غلط در جامعه اثر می‌کند و ضرر می‌زند. مثلاً، خیلی قدیم می‌گفتند که شیعه زن سنی نمی‌شود. چرا! البته همین آقایان که اینطوری می‌گفتند لابد حالا هم می‌گویند درویش زن غیردرویش نمی‌شود. نه! ملاک در ازدواج بین زن و مرد، مسلمان بودن است. اگر مردی مسلمان بود، اشکال ندارد. ولو مسلمانی بود که همیشه عرق می‌خورد، نماز هم نمی‌خواند، یا... ولی شهادتین را می‌گفت، مسلمان گفتند. مسلمان غیرعامل بوده یعنی مسلمانی که گناه هم دارد ولی مسلمان است و ازدواج با او جایز است که البته یکی پرسید من نوشتم که از فقها پرسید. فقها توجه کنند البته گمان نکنم فقیهی رأی خلاف داشته باشد. حتماً فقها هم خواهند گفت شیعه و سنی فرقی نمی‌کند.

منظور من این بود که این را از طرفی به طریق غیر محسوس خدمت آقایان فقها بگویم حرف‌های شما این نظر را داده است این صحیح است؟ و بعد هم به کسی که سؤال می‌کند بفهمانم که شیعه و سنی فرقی ندارند، البته کسی که به بزرگان توهین کند یا تهمت بزند، مجازات دارد، آن به جای خود، ولی کسانی که شهادتین را می‌گویند جایز است و مسلمان حساب می‌شوند و چه بسا اصلاً همین ازدواج موجب هدایت آن کسی می‌شود که گمراه است. به شرط اینکه آن کسی که گمراه نیست، رفتار او آنقدر خوب باشد که او را جذب کند.

این داستان را شنیده‌اید که هم بایزید بسطامی و هم جنید بغدادی یا... یادم نیست مسیحی بودند، هم خودش و هم مادرش، بعد اسلام آوردند و از بزرگان عرفانی شدند. اسلام آورد و احترام او نسبت به مادر چند برابر شد. مادر او گفت چه شده؟ تو خیلی تغییر کردی. گفت توصیه شده در دین ما که نسبت به مادر احترام کامل کنیم. پرسید احکام چیست و مسلمان شد. یعنی به واسطه‌ی رفتار خوبی که دید، مسلمان شد. (دو سه بار قبلاً گفتم، اسم را هم گفته بودم، حالا بدون اسم بگویم) در بین خود ما فقرا خانمی مشرف شد بعد از یک ماه و نیم، دو ماه پدر و مادر او هم مشرف شدند. از آنها پرسیدم دختر شما، فرزندان مشرف است؟ گفتند بله. گفتم اول ببینید که رفتار او بهتر شده؟ ببخود، نفهمیده و نسنجیده نیاید اینجا. گفتند بله اتفاقاً از رفتار او

که بهتر شده ما فهمیدیم چه کیمیایی به وجود او خورده. رعایت احکام شرع این فایده را دارد. با اجازه‌ی شما دیگر همین قدر بس است بیشتر سرتان درد می‌آید.

تعیین فطریه و دادن فطریه / در فطریه، در واقع شکرانه‌ی فطرت خودمان را می‌دهیم /
«قوت غالب» یعنی آن چیزی که معمولاً همه‌ی مردم می‌خورند، اثر مثبت روانی در
دادن فطریه به صورت گندم / اقتصاد به جای خود ولی روح و اعتماد بالاتر از اقتصاد
است / مقررات اسلامی و مسیر حرکت‌های اسلامی به سمت این است که مسلمین
هر چه بیشتر با هم یکی باشند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماه رمضان، دارد تمام می‌شود. عُمَرُ رَمَضَانَ، مثل عُمَرُ مَا تَمَّام
می‌شود. وظایفمان را ان شاءالله انجام دادیم. آن کسی هم که از روزه
گرفتن معذور است، او هم وظیفه‌اش را انجام داده است. البته تأسف
باید داشته باشد از اینکه، خدا سلامتی را در این مدّت از او دریغ کرده.
یک وظیفه مانده است و آن وظیفه‌ی فطریه است، تعیین فطریه
و فطریه دادن. البته همه دستوراتی که خداوند داده است، باید اجرا

بشود و نمی‌شود گفت نماز صبح مهم‌تر است یا نماز ظهر؟ همه، همه. ولی برای فطریه، یک خصوصیاتِ بیشتری قائل شده‌اند. چون اسمش هم رویش است؛ فطریه، یعنی فِطْر، یعنی فطرت. در واقع شکرانه‌ی فطرتِ خودمان را می‌دهیم. همه‌ی این عبادات، گذشته از آنکه خودش، مستقیماً موضوعش، موردِ توجّه است، ولی سَمبلیک هم هست. یک نشانه‌هایی هم از معنویتی دارد که باید در ما ایجاد بشود. همه‌ی این عبادات همینطور است. حتی نماز، بعضی جاها هم نوشته‌اند، اوّل، ایستادن به خدمت، حاضر به خدمت است. بعد دنباله‌اش است. فطریه هم، به اندازه‌ای مهم است که گفتند هرکسی، شام آن شبِ خود را دارد و یا بعضی‌ها گفتند غذای یک شبانه‌روز خودش را دارد ولی دیگر هیچ چیزی ندارد، او هم باید فطریه بدهد. چون بالاخره، آن فطرت در او هم هست. منتها آقایان، فقها، گفته‌اند که اگر این نداشت، چطوری فطریه بدهد؟ گفته‌اند که در یک خانواده‌ای که مثلاً وضعش اینطوری است، فطریه خودش را می‌دهد به این یکی کارمندش، یعنی فرزندش. این می‌شود مال او. بعد او که باید فطریه بدهد، همین را می‌دهد به آن یکی دیگر. آن هم در واقع فطریه‌اش را پرداخته است. این می‌دهد به او تا به اندازه یک فطریه، دست‌به‌دست می‌گردد. این دست‌به‌دست، غیر از دست‌به‌دستی است که دیدید یا شنیدید. یعنی می‌خواهند وجوهات را بدهند، می‌گویند که این مبلغ را می‌دهند به او، او می‌بخشد به این. باز

این می‌بخشد. البته، آن دست‌به‌دست کردن، صحنه‌سازی است. صحنه‌سازی در برابر خدا. مکر می‌خواهید بکنید! خدا می‌گوید: **وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**، خیلی دیده‌اید دیگر. ولی این دست‌به‌دست گشتن فطریه نشان‌دهنده‌ی این است و سَمْبُل این است که، هر کسی به محض اینکه حیات پیدا کرد، فطرت انسانی پیدا کرد، وظایف انسانیت را باید انجام بدهد، که اوّل وظیفه‌اش، شُکر به درگاه آن کسی است که وجود را به ما داده است. اوّل وجود را داده، که بعد این وجود قابلیت داشته باشد، چیزهای دیگر را بگیرد، تَمَلّک کند، داشته باشد. این، نشان‌دهنده‌ی این است. این را می‌خواهد نشان بدهد. غیر از آن دست‌به‌دست است. میزانش را هم که گفته‌اند. گفته‌اند: از «قوتِ غالب». قوتِ غالب، یعنی آن چیزی که معمولاً همه‌ی مردم می‌خورند. این هم حکمتی دارد. میزانش را هم معین کرده‌اند (خیلی کم در واقع) این هم نشانه‌ای از این است که از آنچه خودت می‌خوری که عضو این جامعه هستی، همه‌ی شما می‌خورید، از همان، یک مقداری بدهید. هم دیگران ببینند تو چه می‌خوری و تو هم گذشت کنی، بدانی که همان چیزی را باید بخوری، که دیگران می‌خورند. البته، می‌گویند که قوت غالب، حالا در شهرنشینی‌ها رسم است که قیمت می‌دهند. أُجرت می‌دهند و اِلّا فطریه خودش مثلاً در بیدخت ما در

خدمت حضرت صالح علیشاه بودیم و یا بعد خدمت آقای رضاعلیشاه تا وقتی بودند رعایا، زارعین، گندم می‌آوردند. اینقدر گندم می‌ریختند. گندم آنجا جمع بود و همین گندم را به اشخاصی که باید فطریه داده بشود، می‌دادند. این بدانند که آن یکی گندم می‌خورد. طلا نمی‌خورد. این هم اعلام می‌کند که برادر عزیز، من هم مثل تو گندم‌خوار هستم. این خیلی اثر روانی دارد. مغرورین را می‌آورد پایین. آنها (دل شکسته‌ها) را می‌برد بالا که به هم برسند.

در تمام دستورات شرعی و حتی آداب انجام اوامر، این مسائل هست، که جامعه‌ی مسلمین، جامعه‌ی مؤمنین، دو تکه نباشد: یک تکه بالا، یک تکه پایین. آن بیاید پایین، این یکی برود بالا. به قول حافظ می‌گوید:

ساقی به جام عدل بده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پُر بلا کند

بسیاری از انقلاباتی که در جهان رُخ داده، جنبه‌ی اقتصادی داشته است. کشورهای اسلامی و خود ایران ما یا سایر کشورها، مادامی که این آداب و رسوم را رعایت می‌کردند و در کُتب مذهبی، کُتب دینی خودشان، اینها را می‌نوشتند، انقلابی نمی‌شد. یک وقت، همیشه، حال انقلابی بود. بله! آن جنگ است و به اصطلاح اضافه‌خواهی. ولی انقلابات دنیا، غالباً یک طبقه محروم می‌ریختند به یک طبقه بالاتر و

از بین می‌بُردند، به هر صورتی که بود. متأسفانه در جهان امروز، از روزی که اقتصاد، به صورت علمی درآمد کم کم بر همه چیز حاکم شده است. البته به مناسبت‌های خاصی، در جوامع بشری، مثل حالا، سیاست غلبه دارد. همه چیز سیاسی شده است. به قول یکی، می‌گفت: اگر کسی سلام می‌کند، باید ببینیم، راستی سلام می‌کند یا مصلحتی است؟ بعد جوابش را می‌دهیم. همینطور، اقتصاد. اقتصاد، دست‌به‌دست هم داده، بر جوامع، حکومت می‌کند. تمام انحرافات و وسواس‌های فکری، از این غلبه، این دو تا علم بگوییم، علم امروزی، بر جوامع بشری است. هر کدام، اقتصاد به جای خود، ولی روح و اعتقاد، بالاتر از اقتصاد است. در تحلیلی که از همه جوامع و انقلابات و احکام می‌شود هرگز مسأله اعتقادات مردم و جنبه‌ی روانی جامعه را در نظر نمی‌گیرند. ولی این مسأله خیلی مهم است و در آداب اسلامی به این، خیلی توجه شده است. البته آقایان، هر کدام یک چیزی می‌گویند. حالا من این روزها، نظریات مختلف آقایان را در مورد فطریه نگاه می‌کردم، فرض کنید یکی می‌گوید: هزاروپانصد تومان. یکی می‌گوید: دوهزار تومان. من کدام را بدهم؟ البته اگر مرجع تقلیدی داشته باشم، او هر چه بگوید، همان کار را می‌کنم. وظیفه‌ی من ساقط می‌شود. ولی من وظیفه‌ام را انجام دادم، جامعه به تنهایی اصلاح می‌شود؟ نه! جامعه به این طریق تکه‌تکه می‌شود. شما پانصد تومان می‌دهید، اینها هزار تومان و آن

سه هزار تومان، چرا؟ برای اینکه ما توجّه نداریم که در زمان پیغمبر و همینطور ائمه دوازده گانه، اثنی عشر پول که نبود، نه دینار بود، نه ریال بود (ریال ما) نه دلار بود، نه یورو بود، نه، هیچی، اینها نبود. گندم بود، و نان بود. این کاغذهایی که شما چاپ کرده اید، اسمش را گذاشته اید اسکناس، اینها که خورده نمی شود، خود این گندم خورده می شود. شرط اول هر چیزی هم، حیات است یعنی باید به مردم، امرار معاششان را داد تا استفاده بشود. حالا هم درست است. امروزه، هیچکدامتان که گندم ندارید. این همه گندم را هم چه کار می شود کرد؟ این است که تبدیل به پول می شود. چه کسی باید تبدیل به پول کند؟ یک آقای می پرسد: امروز گندم قیمتش چند است؟ می گویند: فلان قدر. آقای دیگری می پرسد، از دیگری، اینها را جمع می کند. می بیند اینها با هم متفاوت است. باید یکی باشد. نماز، به اصطلاح یک چیز اسلامی است. مقررات اسلامی و مسیر حرکت اسلامی، به سمت این است که هرچه بیشتر، مسلمین با هم یکی باشند. یعنی هیچگونه عملی و چیزی که از هم جدا بشود، ندارند. بنابراین، در این مورد، نظر من این است که (نظر من که صاحب نظر... نیستم، ولی) آنچه حکومت می گوید، ولو حکومت یزید بن معاویه، یا معاویه بن اَبی سَفیان یا هُشام بن عبدالمَلک، هرچه حکومت می گوید، همان است. همان میزان را باید فطریه داد. برای اینکه قیمت رسمی در مملکت را حکومت می داند. در هر حال، شاید

یکی از موارد خیلی کوچک **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ**^۱ غیر از جنبه‌ی معنویش، جنبه‌ی ظاهریش این است که در دنیای امروز هر کسی حکومت دارد، در آن قضیه، اولی الامر است. نه همیشه، ولی اولی الامر، بطور مطلق، البته، امر الهی است. بنابراین میزان فطریه را از من پرسیدند. من گفتم، البته از آقایون مراجع پرسید. اگر جواب ندادند. آقای کاشانی هم قرار است بگوید. همان میزانی که اعلام کرده‌اند: هزاروپانصد تومان. البته من خودم، احتیاطاً، نمی‌گویم چقدر، برای اینکه یک مقداری بیشتر می‌دهم که خیال خودم راحت باشد. این، در واقع اگر خداوند بخواهد از لحاظ من، یک نحوه خودخواهی است، که من غیر از امر خدا، می‌خواهم یک چیزی هم درون آن قاطی کنم. ولی از لحاظ معنی **فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**^۲، خداوند همین را به عنوان حسنه قبول می‌کند. ولی خود فطریه، امر الهی است.

به هر جهت، امیدوارم، همه‌ی شما سالم باشید، همه‌ی ما سلامت باشیم. ماه‌های رمضان زیادی، توفیق روزه گرفتن و توفیق فطریه دادن را داشته باشیم.

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۰.

سوره‌هایی که در مکه نازل شده و اصول اعتقادی اسلام / آیات قرآن در مدینه بیشتر

احکام است / اهمیت پیغمبر، امر الهی / مکرر خواندن قرآن و عمل کردن به آن^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ان شاء الله که فردا عید است، به هر جهت عیدی خواهد بود، دنیایی خواهد بود، خداوندی هم که همیشه هست، این عید را تبریک می‌گویم، ان شاء الله بر همه مبارک باشد. الحمد لله شیرینی‌ای هم که می‌دهیم به مناسبت موفقیتی است که داشتیم و یک دوره قرآن را مطالعه کردیم، خواندیم. ان شاء الله در درون ما، در قلب ما جا گرفته باشد. همانطوری که بارها صحبت شده، سوره‌های آخر قرآن، غالباً سوره‌هایی است که در مکه نازل شده است. البته بجز سوره‌ی حمد که دو بار نازل شده، سبع‌المثانی، سوره‌ی هفت‌آیه‌ای که دو بار نازل شده است.

تمام اصول اعتقادی اسلام در این سوره‌ها ذکر شده، البته در سوره‌های مدنی هم فراموش نشده، همیشه یادآوری شده، ولی احکام هم ضمیمه‌اش بوده. اصل، همین اعتقادات و اصول اعتقادی اسلام

۱. عصر پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۱۸ ه. ش. (جلسه قرائت قرآن)

است، البته همه چیز اصل است، حتی پیغمبر اگر لیوان آب دستتان باشد، بفرماید نخور! آن امر الهی است. مسلمان‌هایی که همین سوره‌ها را شنیدند و اصلاً احکام بعدی اسلام را ندیدند نه تنها نقصی ندارند بلکه بعضی‌هایشان خاک پایشان توتیای چشم ماست. یاسر و سمیه این زن و شوهر و پسرشان عمّار همه از بزرگان بودند، در این دوران در شکنجه‌ها از بین رفتند. زبان بلال حبشی را بریدند (که لکنت داشت و صحبت نمی‌کرد) مولوی هم در مثنوی مثال زده گفته بلال را زبانش را بریدند «حی» نمی‌توانست بگوید، می‌گفت «حِی». حالا ان‌شاءالله نمازش به‌قولی باطل نیست، نمازش درست است، با وجود اینکه قرائتش درست نبوده، نمازش درست است.

آیات قرآن در مدینه بیشتر احکام است، به مناسبت اینکه پیغمبر می‌باید برحسب احکامی که خداوند مقرر می‌کند این جامعه را اداره کند ولی مجموعه‌ی اینها که جمع می‌شود، ما یک دوره بخوانیم، دنیا و آخرتمان را می‌توانیم از آن مدل بگیریم. بارها گفتم حتی در کلاس‌های درس، اهل هر فرقه‌ای که باشید، اهل اقتصاد باشید، سیاست باشید، علم باشید، هر چه باشید، نگاه کنید در آن رشته محمد از همه جلوتر است، در علم از همه جلوتر است، اصلاً مبنای علم است، در اقتصاد همینطور، برنامه‌اش چه بود؟ یک محمدی که ظاهراً به اصطلاح ما خیلی دست خالی بود در دنیا، به بالاترین ارزش‌ها رسید،

برنامه‌اش قرآن بود، برنامه‌ی زندگی‌اش این بود. ما هم خوب است این قرآن را مکرر بخوانیم و ان شاءالله به آن عمل کنیم.

باز هم عیدِ هنوز نیامده ولی در آستانه‌اش هستیم را تبریک می‌گوییم.

عید سعید فطر / توبه قرآن به تمام جوانب زندگی بشر / روزه، توبه مسلمان به امر الهی و
اطاعت از آن و نه توبه به شکم / اسلام دین رحمت است / رحمت خداوند و
داستان وحش، قاتل حمزه سید الشهداء / لشکرکشی پیغمبر نه برای کسب غنیمت بلکه
برای دعوت به توحید بود / جشن و شادی و شکر خدا که عبادتی را مقرر کرده و
انجام دادیم / از شادی برادران مسلمان شاد باشیم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این عید سعید را تبریک عرض می‌کنم خدمت همه‌ی حاضرین
و غائبینی که در معنا حاضرند و همچنین همه‌ی مسلمین جهان و اخیراً
که به اهمیت بین‌المللی‌اش توجه کرده‌اند، تبریک به تمام مردم جهان.
ان شاء الله بر ما مبارک باشد، بر همه مبارک باشد.

یک وقتی از بدو نزول قرآن به ما می‌گفتند که قرآن خودش
کرامتی است، در مطالبش خیلی بحث کرده‌اند و کار کرده‌اند، این

۱. صبح جمعه، عید فطر، اول شوال ۱۴۳۱ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۹/۶/۱۹ ه. ش.

مطلبی که می‌گویند که قرآن تمام جوانب زندگی بشر را مراعات کرده و توجه کرده، عملاً ما دیده‌ایم. مثل اینکه همین ایرادات را همان موقع گفته‌اند. البته همینطور هم هست. برای اینکه در درگاه خداوند گذشته و حال و آینده یکی است. هر روز دشمنان به ما می‌گفتند که اسلام برای دنیا و برای پرکردن شکم است به قول مشهور، ولی با آمدن روزه نشان داده شد که مسلمان به شکم توجه ندارد، به امر الهی و خالق شکم و روح و جسم توجه دارد و اطاعت آن را می‌کند. آمدن ماه رمضان را ما شادی می‌کنیم، تقریباً جشن می‌گیریم. رفتنش را هم جشن می‌گیریم، برای اینکه توفیقی به ما داده است که در این ماه چه آنهایی که سلامتند و می‌توانند روزه بگیرند و چه دیگران که نمی‌توانند روزه بگیرند و در حسرت سلامتی هستند، اینها همه به عبادات خاص این ماه توفیق پیدا کردند و این برای همه‌ی مسلمین جشن دارد.

یک روزی می‌گفتند و می‌گویند که اسلام دین شمشیر است، دین انتقام است. نه! آنچه شمشیر است و انتقام است و خون است، از اسلام بیرون است. اسلام دین رحمت است. رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۱، پیغمبر ماست، جزء صفاتش است. نمونه‌اش غیر از آیات صریحی که در قرآن هست، لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^۲ و امثال اینها کتب علی

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ^۱ یا فرموده است: رَحْمَتِي سَبَقَتْ عَصِيي^۲. در عمل هم پیغمبر نشان داد.

داستان وحش که غلام هند جگرخوار (هنده) بود، که هند به او وعده کرد اگر حمزه سیدالشهداء اولیه اسلام، را به قتل برسانی، بکُشی، تو را آزاد می‌کنم و این وحش هم در پرتاب نیزه خیلی ماهر بود و با نشانه‌گیری دقیق بود که در فیلم دیدید و شنیدید در جنگ اُحُد حضرت حمزه را به شهادت رساند.

پیغمبر به اندازه‌ای متأثر شده بودند که فرموده بودند اگر وحش را دستم برسد تکه‌تکه می‌کنم، مُثله می‌کنم. در اینجا اول رحمت خداوند صادر شد. به پیغمبر دستور داده شد که تو حقّ مُثله کردن کسی را نداری. آیاتی آمد که پیغمبر را از مُثله کردن ممنوع کرد. آیاتش حالا یادم نیست. فقط به‌عنوان مجازات قتل حضرت حمزه که ناجوانمردانه بود، گواينکه در جنگ بود ولی از پشت سر حمله کرد... خداوند رحمت خودش را شامل همه کرد، حتی وحش! بعد نوبت خود پیغمبر رسید که به ما نشان بدهد. یک روزی پیغمبر در مدینه تک و تنها نشسته بودند، یک نفر عربی با سر و صورت پوشیده، آمد گفت می‌خواهم بیعت کنم با محمد. پیغمبر اجازه داد آمد. بیعت کرد، وقتی شهادتین را گفت و تمام شد، حضرت فرمودند: حالا تو مثل ما مسلمان هستی. در این صورت

۱. سوره انعام، آیه ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷۶.

صورتت را باز کن، چه کسی هستی؟ صورتش را باز کرد، حضرت دیدند وحش است. همان وحش است که پیغمبر (به نظرم تقریباً) قسم خورده بود که وقتی به او برسد مُثله‌اش کند ولی این حقّ قصاص برای پیغمبر بود. ولی پیغمبر فرمود که چون اسلام آوردی الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ^۱، اسلام گذشته‌ات را پاک می‌کند. الان پاک شده‌ای مثل یک مسلمان، من حق ندارم به تو دست بزنم و تو را قصاص کنم، دیگر تمام شد. ولی مسلمان‌ها، سایرین، مؤمنین از تو غضبناک هستند. نمی‌دانند که مسلمان شدی، قبل از اینکه بدانند مسلمان شدی، روی آن غضب ممکن است بریزند و تو را بکشند. بنابراین با همین صورت پوشیده از مدینه برو بیرون. کیست که چنین کاری بکند؟ همان پیغمبری که می‌خواست وحش را مُثله کند و حق هم داشت.

گفتند که مسلمین برای اینکه جاهایی را بگیرند، غنیمت به دست بیاورند، لشکرکشی می‌کنند ولی پیغمبر فرمود نه. لشکرکشی ما برای این است که شما را به توحید بخوانیم. حتی عباس عموی پیغمبر در اولین جنگ، جنگ بدر اسیر شد. وقتی پیغمبر نشستند بودند، اُسرا را که به نام طُلُقاً مشهور بودند، اینها را از جلوی پیغمبر رد می‌کردند، پیغمبر مثل همیشه لبخندی بر لب داشت. عباس عموی حضرت جزء اُسرا بود، عموی حضرت بود، رویش باز بود. وقتی دید صدا زد که یا

۱. بحار/الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۶۷، ص ۲۷۲.

محمد! لبخند می‌زنی؟! خوشحالی که عمو و اقوامت را اینطوری به زنجیر کشیدی؟ حضرت فرمود: نه! من از این تعجب می‌کنم که من باید با زنجیر شما را بکشانم به سمت بهشت و شما خودتان را می‌کنید که بروید به سمت جهنم. البته همین عباس، بعدها اسلام آورد و از صحابه‌ی بزرگوار حضرت بود. عباس و فرزندش عبدالله بن عباس. بعد آنها را آزاد کردند. هر کدام را طلقاً گفتند، یعنی آزادشدگان.

برای اینکه در مسلمین تحرک فکری ایجاد باشد، یعنی مسلمان نباید راکد باشد، چه فکری و چه فعالیت اقتصادی و مدنی، لذا جشن‌های متعددی برای ما گذاشتند. هر کدام هم مناسبتی دارد که آن مناسبت مورد توجه بوده است. یکی همین جشن عید است. دو جشن در واقع، جشن عید فطر و جشن عید اضحی. گنه این جشن و شادی، این جشنها این است که ما شکر خدا را می‌کنیم و جشن می‌گیریم که یک عبادتی را که خدا مقرر کرده است، توانسته‌ایم به انجام برسانیم. چه در عید فطر که ماه رمضان را گذرانده‌ایم و چه عید اضحی که مراسم حج است و مؤمنین چون همه یکی تلقی می‌شوند *كَأَنَّهُمْ بِنَاءٍ مَرصُوصٍ*^۱ بنابراین، من مسلمان شادم، از شادی مسلمان دیگری و اندوهگین ممکن است باشم از اندوهگینی یک برادر مسلمان.

به این جهت مثلاً هر مسلمانی می‌گوید، من خودم مسلمان

هستم ولی چون نتوانستم انجام بدهم یا مقدر نبود، اما چون برادران مسلمانم این توفیق را پیدا کردند، من در شادی آنها شریک هستم. به این جهت، از خداوند توفیق بخواهیم که این روحیه را خداوند به ما بدهد، از شادی دیگران، شادی برادران مسلمان، شاد باشیم، خدای ناکرده از ناراحتی آنها، اندوهگین باشیم. ولی اندوه یا شادی ما برای دنیا نیست، دنیا یک به اصطلاح کارتونی، کاریکاتوری است از آخرت. آنچه که ما می‌خواهیم، باید در اینجا فراهم کنیم. ان شاء الله این توفیق را داشته باشیم.

انسان عدو است بر آنچه که نمی‌داند / مخالفت با ۱۲۱؛ / حروف ابجد / اما که

قشون «هو»، ستمیم با دشمنان «هو» دشمنیم / دشمن «هو» شیطان است / به جای اینکه

از روی جهل دشمنی کنند، جهل را بر دارند که بشناسند!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

عبارت عربی هست که خیلی در ادبیات ایران هم متداول شده است که *إِنْسَانٌ عَدُوٌّ مَا جُهَلْ*، انسان عدو است بر آنچه که نمی‌داند. حتی خدا را هم نمی‌شناسد با او دشمن است، اسم خدا. یک چیزی دیدم نوشته بود که اخیراً در اصفهان گروهی پیدا شده‌اند به نام گروه «هو۱۲۱»؛ یک چنین جهلی دارند، بعد هم با همین جهل، با ۱۲۱ مخالفتند. آقا چطور جرأت می‌کنید با ۱۲۱ مخالفت کنید؟! هو یعنی او. مگر در همه‌ی ادبیات از خداوند به ضمیر غائب نام نمی‌برند؟ «هو».

۱۲۱ هم مخفف یا علی است. در ادارات یا خیلی جاهای دیگر می‌بینید پاکت بزرگی از دیوار آویزان می‌کنند، اسامی متبرکه، اگر یک روزنامه‌ای وسطش مثلاً اسم الله داشته باشد آن تکه را می‌برند و در آن

می‌ریزند. اگر کسی از بیرون نگاه کند، می‌گوید: عجب مردمی! چقدر احترام برای این اسامی مقدّسه قائلند که حتّی اسمش را نمی‌گذارند جسارتی بشود. ولی در عمل وقتی بیایند و به آزمایش بخواهند نگاه بکنند می‌بینند نه! اینها اگر دستشان برسد پدر جدّ «هو» را (اگر فرض کنیم دارد) آزار می‌دهند.

در ادبیات قدیم یک الفبا بود که خوانده‌ایم، یک ابجد بود. در قدیم می‌گفتند فلان کس شاگرد ابجدخوان است؛ یعنی همان اولی که سواد یاد می‌گیرد، ابجد، هَوَز... حالا لیسانس، یا حتّی استاد ادبیات، ابجد نمی‌داند چیست. ادبیات ایران اصلاً آغشته است با همین ابجد، هَوَز.

ابجد، هَوَز هم یعنی حروف را با یک رقم، گفته‌اند «الف»، یک، «ب»، دو... تا ده، بعد از ده، کَلِمَن، «ک» بیست، «ل» سی، بیست سی چهل پنجاه. قدیم در همه تواریخ برای اینکه عدد حفظ بشود، چون عدد نمی‌تواند خیلی حفظ بشود، مثلاً ۱۳۵۰، ۱۳۴۹، ۱۳۴۸... خیلی اعداد بی‌نهایت است، بشر قدرت این حفظ را ندارد، هر عددی را به یک لغتی درآورده‌اند که حفظ بشود. مثلاً سنگ مرحوم آقای نورعلیشاه علیه السلام که در حضرت عبدالعظیم بود و دشمنان ۱۱ آن را برداشتند. در آنجا نوشته بود، «علی و رحمت و سعادت را جمع کن سال رحلتش می‌دان». علی که خود حضرت نورعلیشاه، رحمت کنایه از رحمت‌علیشاه، سعادت کنایه از سعادت‌علیشاه، این لغت خیلی زود حفظ

می‌شود، ولی تاریخ وفات حفظ نمی‌شود، بجای اینکه ۱۳۳۷ بگویند، این شعر را گفته‌اند. شما این شعر خیلی زود حفظتان می‌شود، ولی رقم حفظتان نمی‌شود. هر وقت خواستید، اینها را جمع می‌کنید سال رحلت را می‌گویید، این خیلی سهل است.

یکی هم اینکه در مواردی که می‌بینیم اسامی مقدّسه را می‌برند توی پاکت می‌گذارند یا در روزنامه، در نامه، وقتی به اسم الله می‌رسند چند تا نقطه می‌گذارند مثلاً می‌گوییم حبیب‌الله، حبیب و بعد چند تا نقطه می‌گذارند. آخر این الله که تو با دستِ آلوده به خون بندگان حبیب‌الله، نوشته‌ای الله، آن الله مقدّس است؟! و الله واقعی مقدّس نیست؟! اصلاً معنی ندارد که کسی با ۲۱ دشمن باشد. کنایه است. به جای اینکه به جای الله چند نقطه بگذارند می‌گویند «هو»، به جای اینکه اسم علی بگذارند، توسّل به علی را به صورت عدد در می‌آورند می‌گویند ۱۲۱. هو که نام خداست و ۱۲۱ هم کنایه از یاعلی است. آخر چه کسی جرأت می‌کند با این دشمن باشد؟! که بگویند هر ماشینی که تابلویش، روی شیشه‌اش این عبارت نوشته شده باشد مثلاً دشمن ماست. بله البتّه ما که قشون «هو» هستیم، با دشمنان «هو» دشمنیم. ولی چه کسی دشمن «هو» است؟ شیطان! شیطانی که در همه جا وسوسه می‌کند، الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ^۱.

حالا این یک یادآوری مختصری بود به جای اینکه از روی
جهل دشمنی کنند، سعی کنند جهل را بردارند، با آنچه جهل دارند
دشمنی کنند، آن جهل را بردارند که بشناسند. ان شاءالله خدا به ما عقل
بیشتری بدهد.

اصل درویشی این است که به قیمت جان هم شده رعایت دیگران را بکند /
ایشان / تا وقتی بنیان مرصوص باشیم ان شاء الله پیروزیم / بایکوت خبری
درویش ها / پایگاه خبررسانی، دلمان است / خداوند بجز خیر نمی خواهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خود فقرا باید متوجه باشند که امروز بیشتر شهرستانی‌ها هستند.
حالا من متوقع بودم، هر چه نگاه می‌کنم، شناسم. ولی همه را دیدم
می‌شناسم. اصل درویشی این است: حتی به قیمت جان هم که شده،
رعایت دیگران را بکند.

خداوند وقتی انتخاب می‌کند، تمام مسائل را در همان محیط
می‌گذارد. وقتی پیغمبر را برای رسالت انتخاب می‌کند، محیط او را،
همه موارد را متناسب با رسالت می‌کند. آن داستان در صدر اسلام در
جنگ بدر یا جنگ احد بود، در آن آخر جنگ، یکی کوزه آبی در دست
گرفت که به تشنه‌ها برساند، به بالای سر یک تشنه که آمد، او آب را
نگرفت. گفت که بالاتر از من، فلان کس زخمی شده و او از من بدتر

است، زود بدو به او آب برسان. این رفت پیش او، او هم قبول نکرد. گفت بالاتر از من یکی دیگر است که دارد می‌میرد، زود برو آب را به او برسان. بعضی‌ها سه نفر گفته‌اند، بعضی‌ها هفت نفر گفته‌اند که همینطور رفت. این به نفر آخری که رسید او مُرده بود، در جنگ رحلت کرده بود. برگشت به نفر قبلی برساند، دید او هم مُرده است. برگشت به قبلی برساند، به آن اولی، او هم رحلت کرده بود. هر سه و یا هر هفت نفر، آبی که جانشان را نجات می‌داد، بالای سرشان بود، چون می‌دانستند آن بالایی بیشتر به این آب احتیاج دارد، گفتند: بدو، برو به او بده. این ایثار است. حالا تا وقتی بُئَانُ مَرُوصٌ^۱ باشیم و اگر باشیم، ان شاء الله پیروزیم. و اگر در سدّ به این عظمت، سدّ کرج، سدّ فلان، سدّ فلان، یک سوراخ کوچکی باشد، سدّ به این عظمت، یک سوراخی مثلاً به اندازه لوله آفتابه، آب بیاید، به زودی سد خراب می‌شود و سد از بین می‌رود. در سدّ بُئَانُ مَرُوصٌ، نگذارید که به اندازه‌ی قُطْرِ یک لوله آفتابه، خِلَل وارد بیاید.

و اما ظاهراً گفته‌اند مثلاً بایکوتِ خبری. یعنی خبرهای مربوط به درویش‌ها را در روزنامه‌های دیگر نمی‌نویسند. ما هم کاری نداریم. ننویسند. خودمان که خبر می‌شویم. همه به هم می‌گوییم. خبر هم می‌شویم. دیگران اگر خبر نمی‌شوند، خودشان ضرر می‌کنند، نه ما.

ما که کاری نمی‌کنیم برای اینکه دیگران خبر بشوند. ولی دیگران اگر خبر نشوند، به ضرر خودشان است. در گناباد، رفتند مغازه آن آقایان مَروی (دوتا برادرند، پدرشان هم این مغازه را داشت، حالا کتابفروشی است) گفتند که این عکس‌ها را بردار، این کتاب‌ها را بردار. گفت من برنمی‌دارم. او را گرفتند، بردند پیش مثلاً یکی، که اسمش دادستان است. او گفته و حکم داده، که او نکرده، آمدند عکس‌ها را برداشتند و.... اهالی جمع شدند که آقا این چه کاری است؟ خلاصه همه‌ی آن ده جویمند خبر شدند و این آقای مَروی را به بازداشت بردند، مثلاً بازداشت کردند. بعد در بازداشت، با اینکه حق ندارند ریش کسی را بزنند، گفتند ریش که نمی‌گذارد، سرش را تراشیدند. نه به میل خودش، علیرغم میل خودش، سرش را تراشیدند. گفتند باید وثیقه بدهید. با وجود اینکه همه‌ی اینها، در این موارد وثیقه نمی‌گذارند. می‌گویند در زندان می‌مانیم. این وثیقه داده است، از زندان بیرون آمده. وقتی آزاد شده، همه این را دیدند، از نو با سر تراشیده. همه جوان‌ها رفتند سرشان را تراشیدند. معلوم می‌شود خدا خواسته که او به رَغَم اینکه در هیچ دفعه، فقرا در این موارد وثیقه نمی‌سپردند، ولی این دفعه وثیقه سپردند که بیرون آمده. مصلحت این بوده که بیاید بیرون، دیگران ببینند. این یک جلوه‌ای است از هماهنگی. به هرجهت، امیدوارم که این نیز بگذرد، ما هم از این سختی‌ها، از این ناراحتی‌ها... برایمان بگذرد. دیگر

بَسِمان است. اگر از دل، ناله برآوریم که «خدایا بَسِمان است، خودت به بندگانت رَحِم کن، به همه، به کافر و مسلمان رَحِم کُن». مُنتها رَحِم به کافر این است که مسلمان بشود، ان شاء الله. با وجود اینکه روزنامه‌ها، هیچ روزنامه‌ای خبر ما را نمی‌نویسد، ولی ما خودمان از همه‌ی چیزها خبر می‌شویم. پایگاهِ خبررسانی، دلمان است. با وجود اینکه سَرها را می‌تراشند، ولی جوان‌های ما هر روز بیشتر می‌آیند، الان اینجا می‌بینیم. این خواستِ خدا است. نگران نباشید. خداوند جُز خیر نمی‌خواهد. آن شعری که یکی از فقرای اردبیل، رُباعی گفته است. می‌گوید که:

سَرنوشت ما به دست خود نوشت

خوش‌نویس است او، نخواهد بد نوشت

حالا پس لطفاً، بنابر همین تذکر، یکی‌یکی، خانم‌ها تشریف

ببرید تا آنهایی که نیامدند، جا باشد که بیایند.

با مرگ همه چیز تمام نمی شود / به آنچه خود می کنید، مجازات می شوید / برنخ فاصله ای
قبل از ظاهر شدن کامل آثار عمر / انتظار بعد از ترک زندگی مادی برنخ است /
برنخ آماده شدن برای مجازات یا پاداش / فرشتگان موکل عذاب / بهشت و جهنم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

آنچه راجع به بعد از مرگ در قرآن یا در اخبار و احادیث آمده، هیچکدام در واقع به حالای ما مربوط نیست. هیچکدام را هم ندانیم مهم نیست. آنچه در این زندگی باید بدانید و بکنید از آنها اگر کوتاه بیایید، بله ضرر دارد. آیه قرآن می گوید درباره مجرمین که می گویند تخفیف بدهید... می گوید اینها چیزی نیست جز اینکه خود شما کردید. این فهمش خیلی آسان است الان در همین دنیا مثلاً فرض بفرمایید خربزه و عسل با هم خیلی بد است، خربزه را با عسل می خورد، دل درد می گیرد، داد می زند، این دل درد از کجا آمد؟ این چیزی نیست، جزء همانی است که خودتان کرده اید، به آنچه خود می کنید مجازات می شوید. یا کسی نظافت را رعایت نکند، همه ی بیماری ها هست و....

می‌گویند این بیماری از کجا آمده؟ من ندیدم این میکروب حصه را که وارد بدن من شد. نتیجه‌ی همان عمل است. بیشتر هدف برای مسائل که گفتم و می‌گویم، خواستند به ما نشان بدهند که با مرگ همه چیز تمام نمی‌شود. خیال نکنید همه چیز تمام می‌شود منتها دیر و زود دارد به قول مشهور، سوخت و سوز ندارد. همانطوری که در زندگی معمولی و مادی حس می‌کنیم، اگر کسی همه‌اش گرمی و حرارتی بخورد، بگوید؛ به به چه شیرهی خوشمزه‌ای است، همه‌اش شیره بخورد (نه شیره بکشد، نه!) شیره بخورد. یک هفته، ده روز چیزی نشد خیلی هم خوشش آمده و غذای خیلی خوبی است و چیزی نشد بعد از یک ماه یک وقت همه بدنش جوش می‌زند. دکتر می‌رود، می‌گوید کبدت خراب است. می‌رود دکتر دیگر می‌گوید قلبت خراب است. این مدت روی هوئی و هوس خوشش آمده از شیرینی خورده، یک خرده که صبر کند نتیجه‌اش می‌آید. حالا این مدت صبر گاهی کوتاه است، گاهی طولانی‌تر است. مدتی که بعد از آن مدت آثار ظاهر می‌شود، مثل همین مثال‌های مادی زندگی یا بلندمدت یا کوتاه به اندازه‌ی عمر ماست. طبیب هم که نیست آدم معمولی نمی‌داند اثرش چیست، ولی بعد اثرش را می‌بیند. بداند یا نداند، اثرش را می‌بیند. همانطور زندگی ما، این حیاتی که شصت هفتاد یا صد، صدوبیست، صدوچهل سالی که عمر می‌کنیم یک فاصله است، بعد از آن فاصله، آن آثار ظاهر می‌شود.

تا آن آثار کاملاً ظاهر شود، فاصله‌ای هست، این فاصله را برزخ می‌گویند. در عرف زبان فارسی لغت برزخ هست ولی به این معنی متداول شده است که یعنی بالاتکلیف این را برزخ می‌گویند. برزخی که در دین هم هست، همین است یعنی مدتی نمی‌دانیم چه خواهد شد؟ منتها این مدت مهمان خدا هستیم، البته مهمان خدا، خودش که پا نمی‌شود بیاید سینی چای جلو شما بگیرد، پیشخدمت‌ها، فرشته‌ها را می‌فرستد اول، اگر از او راضی باشد فرشته‌ها پشت هم می‌آیند که نمی‌گذارند یک لحظه شما ناراحت باشید، منتظر هستید که تکلیفتان تعیین شود، ولی خود همان انتظار برایتان لذت دارد. برای اینکه مهمان دارهایی که برایتان فرستاده خوب است. ولی خدا با آنهایی که خوب نیست، فرشتگان عذاب را می‌فرستد، فرستادگان غضب. نه اینکه اینها پیشخدمتی و پذیرایی یاد گرفته‌اند و آنها یاد نگرفته‌اند، نه! فطرت او این است که ما را عذاب دهد. مثلاً چطوری؟ فرض کنید آتش در زمستان خیلی محترم است، گرم می‌کند که سرما نخورید، ولی یک خرده بیشتر از آن باشد پرپر می‌زنید. اگر هوا آنقدر گرم باشد پرپر می‌زنید و آب خوردن می‌خواهید، فرشتگان عذاب که می‌گوییم اینطوری است نه اینکه گریزی دستشان باشد که بزنند، نه! فطرتشان عذاب است.

نویسنده فرانسوی است که دو کتاب دارد، بعضی‌ها را من

خواننده‌ام، همه‌اش خوب نیست، این نکته‌هایی که در آن هست برای کسی که نکته‌سنج است خوب است. ولی برای سرگرمی نه. یک داستانی دارد فیلمی هم از آن نشان داده‌اند، من از زبان فرانسه ترجمه‌اش کردم، بعد متوجه شدم کسی دیگر ترجمه کرده، ولش کردم. آن روز، قیامت را می‌گویند، محاسبات را می‌کنند او می‌آید محاکمه می‌شود و متصدی می‌گوید به آن اتاق برو. باز همینطور یکی دیگر می‌آید. برو آن اتاق، چهار نفر در این اتاق هستند، این چهار نفر افراد مختلفی هستند، یکی خیلی قشری در مذهب، یکی به کلی لامذهب، یکی شاعر، یکی مختلف، می‌نشینند با هم حرف می‌زنند همه‌ی حرف‌هایشان آخر به جنگ و جدال تمام می‌شود. همه با هم ناراحتند و بعد از یک مدتی که فهمیدند ناراحت هستند، یکی می‌گوید چرا ما را اینجا نگه داشته‌ای؟ زودتر تکلیف ما را معلوم کن. به او می‌گویند تکلیف شما فعلاً همین است که اینجا با هم باشید و هنوز در حالت انتظار باشید و در حالت انتظار ناراحت کننده، ما دو نوع انتظار داریم، یک انتظاری داریم که برای ما عبادت است و آن انتظار ظهور و فرج است یعنی امید داشتن که همیشه خیری پیش خواهد آمد، این امید داشتن در واقع امید به خداست، البته این خیلی ثواب دارد، هر لحظه ممکن است نسیمی از جانب خداوند بوزد و پرده‌های سیاه ناامیدی را کنار بزند، بنابراین این انتظار را که داریم از آن پرده‌های ناامیدی چندان

ناراحت نمی‌شویم. در زندگی ما خیلی از دوستانمان هستند، بعضی‌ها خیلی از جزئی‌ترین سختی‌ها ناراحت می‌شوند، می‌گویند این چه دنیایی است مگر من چه کار کرده‌ام که این همه سختی ببینم؟ یکی همان سختی‌ها را دارد، اصلاً دم بر نمی‌آورد، شما نمی‌فهمید، فکر می‌کند اگر کاری از او برمی‌آید انجام می‌دهد. انتظار هم همان است، آن انتظاری که بعد از ترک این زندگی مادی (مرگ نباید گفت) خواهیم داشت، اسم آن انتظار را برزخ گذاشته‌اند. برزخ چیز خاصی نیست، آماده شدن برای آن مجازات یا پاداش، هر چه. مثل اینکه در انتظار ظهور فرج، ظهور امام می‌گوییم، خانه را آب و جارو کنید تا وقتی داخل می‌شود، بیاید. نه وارد که شد، از در خانه شما رد شود، ببیند اینجا کثیف است، آلوده است سر و صداست، برود. یعنی در حال انتظار، خودتان را فراهم و آماده کنید آنطور که برای بعدش امید دارید.

در اخبار خواستند همین مطالب را به صورت مادی جلوه دهند، مثل این تأثرها یا آپرا و آن یکی دیگر که یک فکر را با یک عمل نشان می‌دهند، خیلی از اخبار به این صورت است. می‌گویند کسی که از این دنیا رفت، در عالم برزخ زندگی می‌کند، یعنی همین انتظار، اگر آدم خوبی باشد و بهشتی باشد قبرش یک دریچه‌ای به بهشت دارد که در واقع همیشه باز است، اگر جهنمی باشد دریچه‌ای به جهنم دارد، یعنی جزء ذات برزخ است، یعنی اگر این شخص بهشتی بود،

فرشته‌های بهشتی و اگر جهنمی بود فرشته‌های مقرب جهنم می‌آیند. جهنم هم موکلینش فرشتگانی از جانب خدا هستند. آیه قرآن هم می‌گوید: عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشْرَ^۱، نوزده فرشته از جانب خدا بر جهنم موکل هستند. بعد می‌گوید یک عده را برای این گذاشتیم که ایمان مؤمنین و کفر کافرین اضافه شود. حالا خودتان بفهمید چرا؟ منظور، اینها فرشتگانی هستند که از ناحیه‌ی خداوند مأمور اینجا هستند و امر خدا را عصیان نمی‌کنند همه‌ی فرشته‌ها اینطوری هستند. چرا در اینجا گفته؟ شاید از این نظر باشد که در جای دیگری در مورد برخورد فرشتگان با مؤمنین می‌گویند که فرشتگان به خداوند عرض می‌کنند: وعده کردی که آبائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ^۲، به همسر و پدر و مادرشان و فرزندانشان هم محبت کنی، این کار را بکن. اضافه بر امر خدا خودشان هم می‌خواهند. ولی در آنجا هیچی نمی‌خواهند. کما اینکه به فرشتگان موکل عذاب می‌گویند خواهش می‌کنند به خدایت بگو یک خرده به ما تخفیف بده، آنها هم می‌گویند این چیزی است که خودتان کردید. خودتان از خدا بخواهید، امر خدا را چند و چون نمی‌کنند. فقط برای ما گناهکاران این ناراحت‌کننده است که آنجا هر چه از هر کس بخواهیم کسی کاری نمی‌کند. ولی همه‌ی اینها به اصطلاح نشانه و سمبولیک است که مگر بعد از مرگ محلّ زندگی ما قبر است؟ می‌بینیم که هیچ قبری

۱. سوره مدثر، آیه ۳۰.

۲. سوره غافر، آیه ۸.

دریچه‌ای ندارد، نه به جهنّم نه بهشت.

سؤال دیگری هم رسیده بود که چند روز است در منزل گذاشته‌ام یادم رفته بیاورم و هم مطلب را یادم رفته. «همه از غیر می‌نالند، سعدی از دست خویشتن فریاد».

فرشتگان گفتند که خودتان کردید هر چه هست کار خودتان است. حالا ما هم از خودمان بترسیم، نه از برزخ و نه از جهنّم و نه نگاه بهشت کنیم. نگاه دلتان کنید. همه‌اش همانجاست. اگر بهشتی باشید می‌بینید فرشته‌ها را، اگر جهنّمی باشید خداوند بخواد بهشتی‌تان کند جهنّم را نمی‌بینید. اگر خدا نخواهد، جهنّم را نمی‌بینید. در جهنّم هستید ولی خیال می‌کنید در بهشتید.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	بیست و سوم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعملها و بیانیهها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهل و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهل و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعملها و بیانیهها (قسمت دوم)	چهل و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهل و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهل و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهل و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهل و هفتم

۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم)	چهل و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم)	چهل و نهم

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.